

است از در خلاف و لاف در آمده منشاء خیانت و جنایت گردید. سردار مذکور [عباسقلی خان لاریجانی] او را نیز پس از زحمات موفور اسیر کرده به شیراز فرستاد. علی سلطان قراگوزلو صاحب منصب فوج فضل الله خان میرنجه همدانی که در شیراز بود حسب الامر به سه دسته سرباز و دو هراده توپ به محافظت ایشان مأمور و ایشان را به شیراز آورده از آنجا روانه دارالخلافه تهران داشتند. سردار لاریجانی مورد تفقدات سلطانی شد و ایشان مورد سیاست دیوانی شدند.^{۴۹}

مؤلف فارسنامه ناصری نیز در همین مورد می نویسد:

بعد از دو ماه دیگر عباسقلی خان، میرزا سلطان محمد خان را گرفته روانه شیرازش داشت. پس عباسقلی خان بی مداخلت غیر به ایالت کوه گیلویه و بهبهان پرداخت و هر ناحیتی را به سرکرده‌ای لاریجانی سپرد و مشغول عاملی گردید و محمدباقر خان پسر محمد شفیق خان کلاتر طایفه نویی از چهار بنیچه ایلات کوه گیلویه، اعتنایی به احکام عباسقلی خان نگذاشت و مدتی به این منوال بگذشت و عباسقلی خان مردمانی را از سرباز و سوار لاریجانی و چریک کوه گیلویه روانه داشت. قلعه پلی نه فرسخ مشرقی بهبهان را که منزل محمدباقر خان بود به قهر و غلبه گرفتند و او را مقید داشته به بهبهان فرستاده در معرض عقاب درآمده، او را بکشت.^{۵۰}

پس از قتل محمدباقر خان و سرکوبی قیام او، ایل نویی بیش از پیش در مسیر انحطاط قرار گرفت. محمد خان نویی که چند سالی کلاتری ایل را به عهده داشت در کشمکش بر سر قدرت و ریاست با هادی خان برادر خود درگیر و سرانجام به دست وی کشته شد. هادی خان نیز پس از چند سالی کلاتری، در حالی که در کوه ریگ میهمان مردم طایفه جلاله‌ای (از طوایف ایل نویی) بود به طرز نامعلومی کشته و اسکندر خان پسر محمد خان جانشین او شد. پس از اسکندر خان،

۴۹. رضاقلی خان هدایت. تاریخ روضه الصفای ناصری. بی جا، بی تا، ۱۳۳۹، ج ۱۰، ص ۴۶۸.

۵۰. فارسنامه ناصری. ج ۲، ص ۷-۷۹۶.

عباس خان پسر محمدشفیع خان به کلانتری رسید و بعد از عباس خان،^{۵۱} آقا خان فرزند اسدالله خان به کلانتری رسید. آقاخان که بعداً بیشتر درباره‌اش سخن خواهیم گفت، آخرین خان ایل نویی بود و در دوره خانی او بود که ایل نویی رسماً آخرین گام انقراض خود را برداشت.

تحولات سیاسی عمده و انشعابات ایل بهمنی در دوره ناصرالدین شاه به وقوع پیوست. در همین دوره است که این ایل به دو شاخه احمدی و محمدی تقسیم شد که شاخه احمدی شامل بهمنی گرمسیر و شاخه محمدی شامل بهمنی سردسیر و علاءالدینی می‌شود. با درگذشت خلیل خان پسرش جعفر خان جانشین او شد. اما در همان سالهای اول سلطنت ناصری، میان جعفر خان و برادرش محمدحسین خان، بر سر قدرت و ریاست اختلاف افتاد و سرانجام جعفر خان در نزدیکیهای شهر باستانی منجیق واقع در ناحیه باغ ملک جانکی بختیاری به دست محمدحسین خان به قتل رسید و قتل وی موجب انشعاب ایل بهمنی به دو شاخه سردسیر و گرمسیر شد. شاخه گرمسیری ایل در اختیار محمدحسین خان و کلانتری شاخه سردسیری آن بر عهده محمدتقی خان پسر جعفر خان قرار گرفت. در شاخه گرمسیری، کلانتری محمدحسین خان تا سال ۱۳۰۴ ادامه داشت. محمدحسین خان فردی مقتدر بود و پس از او فرزندش محمدعلی خان تا سال ۱۳۰۷ کلانتری را به عهده گرفت^{۵۲} و از این تاریخ علی‌تقی خان فرزند دیگر محمدحسین خان به کلانتری ایل رسید.

اما در شاخه سردسیری ایل بهمنی، محمدتقی خان پس از مدتی در جریان شبیخون به دست محمدحسین خان به قتل رسید و مهرعلی خان جانشین او شد. مهرعلی خان نیز بر اثر اختلاف داخلی به دست دبیر و منشی خود میرزا حسن به قتل می‌رسد و قتل مهرعلی خان موجب انشعاب ایل بهمنی سردسیر به دو شاخه بهمنی سردسیر و بهمنی علاءالدینی می‌شود. اسدالله خان فرزند مهرعلی خان

۵۱. در دفترچه یادداشت مرحوم آقامیر علی صفدر تقوی (ره)، سال وفات اسدالله خان نویی ۱۲۹۸ و سال وفات عباس خان نویی ۱۳۰۶ قید شده است.

۵۲. تاریخ وفات محمدحسین خان و محمدعلی خان از دفترچه یادداشت مرحوم آقامیرعلی صفدر تقوی (ره) استخراج شد.

مقتول کلانتر شاخه سردسیری می‌شود و کلانتری او تا اواخر دوره ناصری ادامه می‌یابد. میرزا حسن نیز ریاست شاخه علاءالدینی را برعهده می‌گیرد و به حسن خان مشهور می‌شود. وی که سرسلسله کلانتران بهمنی علاءالدینی محسوب می‌شود، در مراسم استقبال طایفه میراحمدی علاءالدینی از وی، بر اثر شلیک تیر هوایی یکی از پیشوازکنندگان به قتل رسید. در آن زمان معمول بود که در مراسم استقبال از بزرگان بنابه احترام، تیر هوایی شلیک می‌کردند و در این مراسم، تیر هوایی یکی از مستقبلیین به خطا رفت و موجب قتل حسن خان شد. بعد از حسن خان پسرش هادی خان به کلانتری رسید. در زمان کلانتری هادی خان، محمدحسین خان فرزند علی محمد خان از خاندان کلانتری بهمنی سردسیر با او به معارضه برخاست و پس از مدتی جنگ و خونریزی سرانجام توانست بخشی از ایل علاءالدینی را از دست هادی خان خارج کند و خود ریاست آن را به عهده بگیرد. بدین‌گونه ایل علاءالدینی هم به دو قسمت تقسیم شد و یک قسمت به ریاست هادی خان و قسمت دیگر به ریاست محمدحسین خان اداره شد. پس از چند سال هادی خان نیز به دست محمدحسین خان به قتل رسید و پسرش خدارحم خان جانشین او شد.^{۵۳}

در دهه اول سلطنت ناصری، ایل دشمن زیاری درگیر نبرد قدرت میان رستم خان از شاخه الیاسی و علی‌پناه خان از شاخه گرشاسبی بود. این کشمکش موجب بروز دو دستگی میان ایل و تضعیف بنیه مالی و سیاسی آن گردید و در نتیجه بخش عمده کدخدایان ایل، از جمله ملا علی‌پناه شیخ عالی که از افراد مقتدر ایل محسوب می‌شد، با هم به مشورت نشستند و در مورد خاتمه بخشیدن به اختلاف درون ایل رایزنی و چاره‌اندیشی کردند. ظاهراً با ملاحظه مجموع مسائل و مصالح به این نتیجه رسیدند که لازم است قدرت رستم خان تثبیت شود و بنابراین ناچارند علی‌پناه خان را قربانی وحدت ایل کنند و از میان بردارند. این موضوع را با رستم خان در میان گذاشتند و نقشه قتل علی‌پناه خان را بدین‌گونه طرح ریختند که مسئله آشنی میان دو خان مذکور را مطرح کنند و در جریان مراسم آشتی در فرصتی

مناسب، به اشاره رستم خان، علی پناه خان را به قتل رساندند. بدین منظور پس از سلسله رفت و آمد کدخدایان ایل و برقراری مذاکرات سیاسی میان دو خان مذکور، مقرر شد که علی پناه خان و رؤسای طایفه او را به قلعه کلات مقرر رستم خان دعوت کنند تا مراسم صلح و رفع اختلاف برگزار شود. این جلسه تشکیل و قرار بر این شد که هنگام صرف غذا با اشاره رستم خان، علی پناه خان و همراهان او به قتل برسند. نقشه اجرا شد و بدین گونه با قتل علی پناه خان، کلانتری بلامنازع ایل دشمن زبیری در اختیار رستم خان قرار گرفت.

پس از قتل علی پناه خان، پسرش علیرضا خان همراه با باقیمانده سران طایفه گرشاسبی مهاجرت کرد و در منطقه پیرآباد تشان واقع در حومه بهبهان سکونت گزید. اما رستم خان به تعقیب وی پرداخت و سعی کرد خواجه حیدر پدروزن علیرضا خان را با خود هم دست و او را مأمور قتل علیرضا خان کند. خواجه حیدر با همکاری دخترش که زن علیرضا خان بود، محل خواب علیرضا خان را شناسایی و سرانجام به کمک تفنگچیانی که به دستور رستم خان مأمور قتل شده و خود را در کوه بدیل پنهان کرده بودند، وی را به قتل رساندند. با این اقدام سازمان ایلی گرشاسبیها عملاً متلاشی و منقرض شد و افراد باقیمانده آن به سایر مناطق از جمله زیدون، بهبهان، اهواز و آبادان مهاجرت کردند.^{۵۴}

کلانتری رستم خان تا ۱۳۰۱ یعنی سال وفات وی^{۵۵} ادامه داشت و ما باز هم درباره او مطالبی خواهیم نوشت.

در سالهای اول سلطنت ناصری، علی محمد خان کلانتر ایل بویراحمد گرمسیر بود و پس از فوت وی برادر کوچکترش علی مراد خان جانشین او شد. دوره کلانتری علی مراد خان به جنگ و ستیز با ایل بویراحمد سردسیر سپری شد و سرانجام هم وی در یکی از همین جنگها در حدود منطقه چرام به قتل رسید. پس از علی مراد خان برادر دیگرش علی پناه خان جانشین او شد و بنابه دلایلی که بر ما روشن نیست، صلاح خود را در آن دید که با خداکرم خان و ایل بویراحمد سردسیر

۵۴. همان، ص ۸-۳۷۷.

۵۵. در دفترچه یادداشت مرحوم آقامیرعلی صفدر نقوی (ره)، سال وفات رستم خان ۱۳۰۱ قید شده است.

از در مسالمت درآید و در جهت‌گیریهای سیاسی و نظامی از او متابعت کند. علی‌پناه خان هم سرانجام در یکی از جنگهایی که به حمایت از خداکرم خان و بر ضد سایر بویراحمدها انجام می‌داد به قتل رسید. پس از علی‌پناه خان، حسین خان فرزند علی محمد خان به کلانتری بویراحمد گرمسیر رسید که در جای خود به حوادث دوره کلانتری او خواهیم پرداخت.

در مجموع اگر چه علی محمد خان به متمگری شهرت داشت، به رشادت و شجاعت هم مشهور بود و در زمان کلانتری او محدوده جغرافیایی و ایلی بویراحمد گرمسیر محفوظ ماند. اما علی مراد خان و علی‌پناه خان جانشینان او از شجاعت و تهور او بهره‌ای نداشته و در دوره کلانتری آنان بخشهایی از منطقه بویراحمد گرمسیر تصرف شد و عده‌ای از طوایف بویراحمد گرمسیر به بویراحمد سردسیر پیموستند.^{۵۶}

همزمان با تحولات فوق در ایلات کهگیلویه، حکام دولتی منطقه نیز دستخوش تغییر می‌شدند. از سال ۱۲۶۶ عباسقلی خان لاریجانی زیر نظر حکمران فارس حکومت کهگیلویه را به عهده داشت، اما در سال ۱۲۶۷ نصرت‌الدوله فیروز میرزا به حکومت فارس منصوب شد. او از راه اصفهان و بلوک سرحد شش ناحیه به کهگیلویه و دهدشت آمد و وارد بهبهان شد و ضمن سرکشی شخصی به منطقه کهگیلویه، حکومت آن را به مهرعلی خان شجاع‌الملک نوری سپرد^{۵۷} که حدود چهار سال بر این سمت باقی بود. در سال ۱۲۷۲ مؤیدالدوله (طهماسب میرزا) به حکومت فارس منصوب شد و حکومت کهگیلویه را به فرزند خود لطفعلی میرزا، که در اول سن تمییز بود، سپرد و وزارت او را به میرزا بزرگ مستوفی، از بزرگان سادات دشتکی شیراز، وا گذاشت.^{۵۸}

در زمان حکومت لطفعلی میرزا حوادث مهمی در منطقه کهگیلویه رخ داد. اول سال ۱۲۷۲ (مقارن با اواخر تابستان ۱۲۳۴ هـ ش) خداکرم خان بویراحمدی با احداث پل بر روی رود خرسان از آن عبور می‌کند و با قشونی متشکل از حدود دوهزار سوار و پیاده به ایل بختیاری حمله‌ور می‌شود و ضمن سرکوبی آنها اموال

۵۷. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۷۹۷.

۵۶. بارز، همان، ص ۸۸.

۵۸. همان، ص ۸۱۴.

بسیاری به غنیمت می برد.^{۵۹} این حمله موجب شهرت و قدرت خدااکرم خان و یکی از عوامل گسترش قدرت او محسوب می شود. احتمالاً تصمیم وی برای حمله به بختیاری ریشه در اختلافات میان حکام قاجاری اصفهان و فارس داشته است. بدین معنا که مؤیدالدوله حاکم فارس با ظل السلطان حاکم اصفهان مخالفت داشته و خدااکرم خان را برای تجاوز به منطقه بختیاری، که قلمرو حکومتی اصفهان بود، تحریک کرده است. خدااکرم خان هم حمله به بختیاری را با موفقیت انجام داد اما مؤیدالدوله میرزا محمد فسایی را با پانصد نفر سوار نظام و دو فرج سرباز فراگوزلو و شیرازی و هزار چریک فسا و بلوکات مأمور استرداد اموال بختیارها و تنبیه خدااکرم خان کرده است. این نیروها عازم کهگیلویه شده اند، ولی در منطقه سرآب سیاه (سرآب بهرام کنونی)، خدااکرم خان با شمشیر و قرآن به حضور میرزا محمد رفته و موافقت کرده که خیلی زود حدود پنجاه هزار تومان به کلانتران بختیاری مسترد دارد و بدین گونه بی هیچ خشونت‌ی قضیه پایان یافت.^{۶۰}

در سال ۱۲۷۳ مردم ایران با حادثه حماسی مهمی مواجه شدند. در صفر این سال سپاه ایران موفق شد شهر هرات را، که متعلق به ایران بود ولی دولت انگلیس سعی در جدا کردن آن از ایران داشت، تصرف کند. این امر بر دولت انگلیس گران آمد و همه مأموران سیاسی آن دولت تصمیم به ترک ایران گرفتند و دولت انگلیس ایران را به حمله مستقیم نظامی تهدید کرد و متعاقب آن در ۲۱ ربیع الاول سه کشتی جنگی در سواحل بوشهر و در فاصله سیزده روز یعنی تا روز چهارم ربیع الثانی سی کشتی جنگی دیگر در سواحل بوشهر و چندین کشتی دیگر در نواحی بصره لنگر انداختند و قشونی مرکب از دو هزار و دویست و هفتاد نفر سرباز و توپچی انگلیسی که ایرانیان به آنها سفیدپوست می گفتند و سه هزار و چهار صد نفر سرباز هندی و سه هزار و هفتصد و پنجاه نفر چریک و خدمتکار همراه با تجهیزاتی مشتمل بر هزار و صد و پنجاه اسب سواری و چهار صد و پنجاه رأس گاو اراجه کش برای حمله به ایران بسیج شدند. فرماندهی کل نیروهای انگلیسی را شخصی به نام اترم (Outram) به عهده داشت. اگر چه سرانجام این برخورد میان دولتهای ایران و

انگلیس به عقد "عهدنامه پاریس" منجر و بر آن اساس مقرر شد ایران از هرات و تمام خاک افغانستان چشم پوشد و متقابلاً دولت انگلیس از حمله به جنوب ایران منصرف شود و آنجا را تخلیه کند، اما مردم جنوب ایران در مقابل انگلیسها حماسه آفریدند و رشادت بسیار نشان دادند.^{۶۱} در این میان مردم کهگیلویه نیز همانند همیشه عشق خود را به میهن شجاعانه به نمایش گذاشتند. در این زمان لطفعلی میرزا پسر مؤیدالدوله حکومت کهگیلویه را به عهده داشت. اما ظاهراً مدیر ضعیفی بود و وجهه و پایگاهی در میان ایلات کهگیلویه و سران آن نداشت. زیرا در جریان بسیج مردم کهگیلویه برای مقابله با بیگانگان و دفاع از وطن، نامی از وی در میان نیست، بلکه میرزا سلطان محمد خان بهبهانی حاکم سابق بهبهان که در سال ۱۲۶۶ به دستور عباسقلی خان لاریجانی به شیراز تبعید شده و چند سال در آنجا به سر برده بود، بتابه خواهش مؤیدالدوله به جمع آوری مردم کهگیلویه و بسیج آنان برای مقابله با اجانب اقدام کرد. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می نویسد:

میرزا سلطان محمد خان بهبهانی با آنکه چند سال از ایالت کهگیلویه معزول و در شیراز توقف داشت به فرمایش نواب مؤیدالدوله نزدیک به هرات و پانصد سوار و تفنگچی کوه گیلویه را فراهم آورده به اردوی اهلی پیوست.^{۶۲}

پس از رفع غائله، فتون ایرانی که عمدتاً از عشایر تشکیل می شد به مناطق خود بازگشتند، ولی سلیمان خان افشار در بازگشت از جنوب مأمور نظم نواحی کهگیلویه گردید. در فارسنامه آمده است:

سپاه ایرانی که در نیزک توقف داشت در اواخر ماه ذیقعده این سال [۱۲۷۳] هجرت به شیراز نموده، هر یک به جانب و طر مالوف خود شتافتند، مگر سلیمان خان افشار که برای نظم نواحی کوه گیلویه مأمور بهبهان گردید. بعد از ورود سه صواب دید نواب لطفعلی میرزا والی بهبهان پسر سواب والا مؤیدالدوله در جرح و تعدیل امورات کلاتران کوه گیلویه پرداخته، به اندک زمانی شوریدگیها را آرام نمود.^{۶۳}

۶۱ همان، ص ۱۹-۱۷

۶۲ همان، ص ۸۱۷

۶۳ همان، ص ۸۱۶-۸۱۱

این بیان فارستامه به گونه‌ای دیگر ضعف مدیریت لطفعلی میرزا را نشان می‌دهد.

در همان سال ۱۲۷۳ خداکرم خان بویراحمدی که پس از حمله به بختیاری شهرت و قدرت بیشتری کسب کرده بود، الله کرم خان بابویی را به قتل رساند. همان‌گونه که می‌دانیم خداکرم خان، ایل بابویی و الله کرم خان را دشمنان بویراحمد و قاتل عبدالله خان بویراحمدی می‌دانست. او به رغم آشتی صوری با ایل بابویی، همواره در صدد گرفتن انتقام بود. از سوی دیگر الله کرم خان بابویی مردی سرکش بود و از حکام دولتی به درستی اطاعت نمی‌کرد. از این رو حکام دولتی و خداکرم خان بویراحمدی در نابودکردن الله کرم خان منافع مشترکی پیدا کردند. بدین‌گونه حکام دولتی از انتقام‌جویی خداکرم خان استفاده و او را به قتل الله کرم خان تحریک کردند و این البته خواسته خداکرم خان نیز بود. نوشته فارستامه ناصری در این مورد روشن‌گر است:

در سال ۱۲۷۳ خداکرم خان بویراحمدی ... به اجازه دیوانیان حیلتی برانگیخت و به ظاهر با الله کرم خان با وی طرح دوستی بریخت و در آمد و شد را که سالها بسته داشتند باز نمودند و خداکرم خان به خانه الله کرم خان آمد و به موافقت با او به عزم بهبهان حرکت نمودند و در میانه راه که سواره می‌رفتند و الله کرم خان بی خبر بود، چهار نفر از طایفه بویراحمد از پشت سر در آمده، الله کرم خان و محمدعلی خان پسر او را به گلوله تفنگ بکشتند و تمام طایفه باوی را غارت نمودند و خداکرم خان بانیل مقصود عود به منزل خود نمود و بعد از این واقعه، کلانتری باوی به شهبازخان باوی پسر الله کرم خان قرار گرفت و بعد از وفات شهبازخان، حسینقلی خان باوی پسر محمدعلی خان پسر الله کرم خان به کلانتری باوی برقرار گشته و تاکنون برقرار است.^{۶۴}

۶۴. فارستامه ناصری، ج ۲، ص ۱۴۸۰؛ همان‌گونه که در صفحات آینده توضیح خواهیم داد، بر خلاف نوشته فارستامه، بعد از شهبازخان، شاهرخ خان به کلانتری رسیده و پس از شاهرخ خان است که حسینقلی خان به کلانتری می‌رسد.

نوشته فارسنامه ناصری، دخالت حکام دولتی را در ایجاد اختلاف میان ایلات عشایر و تحریک سران آنها به قتل و غارت همدیگر به خوبی نشان می‌دهد.

شرح مفصلتر ماجرای قتل الله کرم خان بابویی از این قرار است که خداکرم خان ظاهراً از دوستی با الله کرم خان دم می‌زد. در سال مذکور، که ظاهراً حکومت کهگیلویه فردی خیربومی (احتمالاً بخنباری) را مأمور جمع‌آوری مالیات کهگیلویه کرد، خداکرم خان این موضوع را دستاویز قرار داد و به تحریک احساسات قومی خان بابویی پرداخت و به وسیله فردی به نام میرزا حسین برای او پیغام فرستاد که برای مانگ است که یک نفر خیربومی مأمور کهگیلویه باشد. خداکرم خان به خان بابویی پیشنهاد می‌دهد که به اتفاق هم به بهبهان نزد حکومت روند و خود مسئولیت جمع‌آوری مالیات را تقبل کنند. خان بابویی این پیشنهاد را می‌پذیرد و مقرر می‌شود که خداکرم خان از جرام و الله کرم خان از باشت حرکت کنند و در آرو^{۶۵} به هم رسند و متفقاً راهی بهبهان شوند. جان محمدخان چرامی کلانتر چرام از نیت واقعی خداکرم خان مطلع می‌شود و شب هنگام ملاگرچی کدخدای منطقه شیخ حسین (از مناطق تابعه جرام) را به آرو نزد الله کرم خان می‌فرستد و او را از نیت خداکرم خان مطلع می‌سازد. محمدعلی پسر الله کرم خان، پیغام کلانتر چرام را جدی تلقی می‌کند و خواهان انصراف از این مسافرت می‌شود، اما الله کرم خان پیغام کلانتر چرام را بی اعتبار می‌انگارد و بر عزم خود برای مسافرت مشترک راسخ می‌ماند. فردای آن شب خداکرم خان و الله کرم خان در آرو به هم می‌پیوندند و ضمن ابراز تعارفات معمول مبنی بر دوستی و برادری طرفین،^{۶۵} روز بعد اردوی متحد آنها عازم بهبهان می‌شود. محمود باور ادامه ماجرا را این‌گونه بیان می‌کند:

خداکرم خان برای اجرای مقصود و منظور شیطانی خود، چند نفر از نوکران مخصوص و محرم خود را تعیین و در بین آرو و خیرآباد در جایی که معروف

۶۵ می‌گوید خداکرم خان فردی زیرک و سخن‌سج بود او در ضمن تعارفات به الله کرم خان گفت: «بخت عبدالله خان تو و من ککا عبدالله نیز» یعنی به روح عبدالله خان قسم تو به جای برادرم عبدالله هستی. منظور واقعی خداکرم خان از این سخن این بود که تو در عوض برادرم عبدالله خان کشته خواهی شد. اما منظور ظاهری او که الله کرم خان همین‌گونه آن را برداشت کرده این بوده که تو را به جای برادرم عبدالله خان پداشته‌ام و همانند او دوست دارم (رک: کیاورد، همان کتاب، ص ۷۲-۷۰)

به «گهر» می‌باشد، پدر و فرزند را از عقب سر هدف قرار می‌دهند. گویند محمدعلی خان سوار اسب سیاهی بوده و با وجود داشتن زخم مهلک چند میدان فرار می‌کند تا بالاخره سرنگون می‌گردد. همراهان و سواران با وی با وجود آنکه از حیث جمعیت کمتر از بویراحمدها نبودند، متفرق گشته و ایلات آنها مورد قتل و یغمای بویراحمدها واقع می‌شود.^{۶۶}

بدین‌گونه الله‌کرم خان بابویی و فرزندش محمدعلی خان به دست خداکرم خان بویراحمدهی به قتل می‌رسند. گویا نام خان بویراحمد گرمسیر (که در آن مقطع زمانی علی‌مرادخان یا علی‌پناه خان بود) هم در فهرست سیاه خداکرم خان وجود داشته و قرار بود که در این مسافرت حضور داشته باشد و به سرنوشت خان بابویی دچار شود، اما به دلایلی که بر ما روشن نیست (شاید کلانتر چرام همان پیغامی را که برای خان بابویی فرستاده، برای خان بویراحمد گرمسیر نیز فرستاده و وی را از توطئه مطلع ساخته باشد) از شرکت در این مسافرت خودداری ورزیده است. پس از الله‌کرم خان، فرزندش شهباز خان به کلانتری ایل بابویی رسید و تا سال ۱۲۹۵ یا ۱۲۹۷ بر این سمت باقی بود.

پس از حمله به بختیاری، سرکوبی ایل بابویی و قتل الله‌کرم خان بابویی دومین اقدامی بود که به گسترش سلطه ایل خداکرم خان کمک کرد. خداکرم خان پس از این حادثه به منطقه بازگشت و فرصت را برای سرکوبی جان‌محمد خان کلانتر چرام فراهم دید. وی چرام را متصرف شد و به قلمرو خود ضمیمه کرد و «تل‌گرد» را مرکز نشیمن خود قرار داد. در نتیجه جان‌محمد خان مجبور به جلائی وطن شد و عده‌ای از اهالی چرام (از جمله طوایف «دویست» و «بی‌روخری») به زیدون مهاجرت کردند و برای همیشه در آنجا سکونت گزیدند.^{۶۷}

این حوادث در دوره حکمرانی لطفعلی میرزا به وقوع پیوست. اما در ماه رمضان سال ۱۲۷۵، طهماسب میرزا مؤیدالدوله از حکمرانی فارس معزول و سلطان مراد

میرزا حسام‌السلطنه عموی ناصرالدین شاه به جای او منصوب شد. مؤیدالدوله پس از عزل، لطفعلی میرزا را از کهگیلویه به شیراز احضار کرد. حسام‌السلطنه حکومت کهگیلویه را به ابراهیم خان قاجار جوینی خراسانی که مردی سالخورده بود سپرد و میرزا سلطان محمد خان بهبانی را به نیابت او منصوب کرد.^{۶۸} در ربیع‌الاول سال ۱۲۷۷ حسام‌السلطنه برای ایجاد نظم در خراسان از فارس احضار و حکومت فارس مجدداً به طهماسب میرزا مؤیدالدوله واگذار شد. مؤیدالدوله نیز حکومت کهگیلویه را به مهرعلی خان شجاع‌الملک نوری سپرد. شجاع‌الملک پس از ورود به بهبهان میرزا سلطان محمد خان نایب‌الحکومه را دستگیر و به شیراز تبعید کرد. در شوال ۱۲۷۹ (مطابق فروردین ۱۲۴۱ شمسی) مؤیدالدوله به تهران احضار و حکومت فارس به سلطان مسعود میرزا یمین‌الدوله ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه سپرده شد. در همین سال میرزا سلطان محمد خان که به شیراز تبعید شده بود موفق شد از شیراز فرار کند و مجدداً به یاری بخشی از الوار کهگیلویه در بهبهان مستقر شود. این مطلب نشان‌دهنده آن است که بخش عمده‌ای از مردم کهگیلویه میرزا سلطان محمد خان را بر حکام قاجاری ترجیح می‌دادند؛ اما به هر صورت قوام‌الدوله که وزارت حکمران فارس را به عهده داشت به میرزا سلطان محمد خان اطمینان داد و او را به شیراز برد و با پرداخت مستمری مناسب زندگی آرامی برایش فراهم ساخت.^{۶۹}

در سال ۱۲۸۰ حکومت کهگیلویه را به احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا فرزند معتمدالدوله فرهاد میرزا سپردند. در ربیع‌الاول ۱۲۸۱ احتشام‌الدوله از شیراز به سوی کهگیلویه و بهبهان حرکت کرد و اسد خان سرتیپ با فوج سرباز قشایی و علی خان و محمدصادق خان مراغه‌ای با سیصد نفر سوار او را همراهی کردند. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می‌نویسد:

و بعد از ورود به خوبی کردار و نرمی گفتار، دلهای پراکنده الوار کوه گیلویه را متفق فرموده، کسی را در کار کسی مداخلتی نداد و اگر در یک طایفه دو نفر نقیض بودند، بعد از ملاحظه حسن سلوک، یکی را معزول نموده، مدد معاش

۶۹. همان، ص ۲۵-۲۳.

۶۸. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۸۲۰.

برای او معین می‌داشت که بیشتر شرارت و نافرمانی مردم از پریشانی معیشت برخاسته است و به این وسیله در اندک زمانی تمام شوریدگیهای الوار به آرامی رسید و بلوکات را مانند حومه بهبهان و ناحیه زیدون و بلوک لیراوی که از سوء سلوک حکومت، اهالی آنها پراکنده بودند به استعمالت و وعده تخفیف از مالیات و منال مقرر دیوانی و دادن تقاوی و مساعدت، بیشتر از متفرقه را جمع نموده، مشغول رعیتی و زراعت شدند و در آخر این سال مبلغی از وجوه دیوانی را که به خرج بلوکات رفته بود از کیسه خود به خزانه حاکم رسانیده، طلبکاران از محل گردید.^{۷۰} چند ماه بعد در ۱۲۸۲ احتشام‌الدوله برای نظم ایلات و وصول مالیات پشتکوه و فرار از گرمی هوا، در اول برج جوزا از بهبهان با فوج قشقای و سواره مقدم آذربایجان حرکت نموده، در صحرای طسوج از نواحی جرام پشتکوه که چشمه‌های گوارا و هوایی خنک در دامنه کوه اشکر و ساورز که بیشتر اوقات پر از برف است رحل اقامت بینداخت و به این وسیله نظمی کامل در ایلات پشتکوه داده شد.^{۷۱}

چند ماه بعد یعنی در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ (مطابق با شهریور ۱۲۴۴ شمسی)، ظل‌السلطان برای عروسی به تهران رفت و حکمرانی فارس به حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا سپرده شد. وی هنگام عزیمت از تهران به شیراز، بعد از ورود به اصفهان به احتشام‌الدوله که هم برادرزاده و هم داماد او بود، نامه نوشت که حسب الامر امنای دولت در سمت حکومت کهگیلویه ابقا می‌شود. حدود سه سال و هشت ماه حسام‌السلطنه حکمران فارس بود تا ذیحجه سال ۱۲۸۵ که از حکومت فارس عزل شد و متعاقب آن احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا که بیش از پنج سال حکومت کهگیلویه را به عهده داشت نیز استعفا داد و به کردستان، که مفر حکومت پدرش معتمد‌الدوله بود، رفت.^{۷۲} در محرم ۱۲۸۶، مجدداً مسعود میرزا ظل‌السلطان به حکومت فارس منصوب شد و حکومت کهگیلویه را به ابوالفتح خان صارم‌الدوله فرزند امیرکبیر خانباهاخان سردار سپرد. در ۱۲۸۸ ظل‌السلطان به تهران احضار و حکومت فارس به محمدقاسم خان والی سپرده شد، ولی او پس از حدود شش ماه

۷۲. همان، ص ۸۲۷ و ۸۲۲.

۷۱. همان، ص ۸۲۶.

۷۰. همان، ص ۸۲۵.

درگذشت و حکومت فارس مجدداً در محرم ۱۲۸۹ به ظل السلطان داده شد.^{۷۳} در سال ۱۲۹۱ (مطابق با ۱۲۵۳ شمسی) ظل السلطان به تهران احضار و حکومت فارس به حسام السلطنه سلطان مراد میرزا واگذار شد. ظاهراً از ۱۲۸۶ تا ۱۲۹۱، یعنی حدود چهار سال حکومت کهگیلویه به عهده صارم الدوله بود. اما حسام السلطنه پس از ورود به شیراز، حکومت کهگیلویه را به محمدتقی خان (مادر محمدتقی خان خواهرزاده حسام السلطنه بود) سپرد و او را روانه بهبهان کرد. در فارستامه ناصری درباره حوادث پس از ورود محمدتقی خان چنین آمده است:

بعد از ورود چند روزی نگذشته، محمدعلی پسر آقا ابوالحسن کلانتر سابق بهبهان، میرزا طاهر خان پسر میرزا منصور خان والی سابق بهبهان را در وقتی که از حوالی خانه او عبور می نمود، از پس حصار به گلوله تفنگ بکشت و چون محمدتقی خان از عهده مؤاخذه برنیامد، و هن و خلل کلی در کار حکومت بروز نمود و مردمان دیگر به هوای خودسری افتادند و حسین خان بریراحمدی [فرزند علی محمد خان، که پس از علی پناه خان به کلانتری بریراحمد گرمسیر رسید و قلعه آرو را که یکی از قلاع مستحکم و در ردیف باروهای درجه اول کهگیلویه بود، بنا گذاشت] صاحب قلعه «آرو» هشت فرسخ شرقی بهبهان از اطاعت خارج گردیده و محمدتقی خان با یک ارباب توپ و چهار صد نفر سرباز قلعه آرو را محاصره نمود و روز دیگر جمعی تفنگچی از قلعه درآمد، اردوی حکومتی را پراکنده نمودند و چون محمدتقی خان با اردوی شکسته وارد بهبهان گردید، شیرازه حکومتش گسیخته گردید^{۷۴} و چون این اخبار به شیراز رسید، نواب والا حسام السلطنه از امنای دولت جاوید همت، استدعایی نمود که بر حسب امر همایونی نواب اشرف والا سلطان اویس میرزا احتشام الدوله که ریاستی قرین عقل و سیاستی آمیخته به عدل داشت و سالها به ایالت کوه گیلویه و بهبهان پرداخته بود از دارالخلافه طهران روانه فارس بدارند و نواب معظم الیه در ماه جمادی دوم این سال وارد شیراز گردید و در یستم ماه شعبان این سال [۱۲۹۱] از شیراز

۷۳. همان، ص ۸۳۴ و ۸۳۸ و ۸۳۹.

۷۴. البته محمدتقی خان به دلیل ناتوانی در وصول مالیات از مردم کهگیلویه معزول شد و شورش حسین خان هم مقاومت او در برابر مالیات خواهی محمدتقی خان بود. ر.ک: رقابعت اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، نوین، ۱۳۶۲، ص ۱۷.

به جانب بهبهان حرکت نمود و بعد از ورود نظامی لایق به نواحی کوه گیلویه و بهبهان بداد و مردمان پراکنده را جمع نموده، مساعده و تقاوی داده، نواحی ویرانه را مسکون فرمود و مخصوصاً توجه در آبادی بلوک زیدون و بلوک لیراوی که از حیز آبادی افتاده، قرین معموری گردید.^{۷۵}

اگر چه مؤلف فارسنامه ناصری به دلیل علاقه به احتشام الدوله همواره از او به نیکی یاد می‌کند، ولی در واقع نیز وی فردی مدبر بود و به محمدتقی خان شهابتی نداشت و فرائی نشان می‌دهد که سران ایلات از او حمایت می‌کرده‌اند.^{۷۶}

در سال ۱۲۹۲ حسام‌السلطنه از حکومت فارس معزول و یحیی خان معتمدالملک فرزند میرزانبی خان قزوینی به جای او منصوب شد. ناصرالدین شاه به یحیی خان توصیه کرد که در صورت موافقت احتشام‌الدوله با جمع‌آوری و پرداخت مالیاتی که برای منطقه کهگیلویه تعیین می‌شود، او را در حکومت کهگیلویه ابقا کند. یحیی خان بدین منظور احتشام‌الدوله را به شیراز احضار کرد، ولی ظاهراً میزان مالیاتی که برای منطقه کهگیلویه در نظر گرفته بودند بسیار سنگین بود و احتشام‌الدوله پرداخت آن را خارج از حد توان مردم دید و استعفا کرد. برحسب دستور ناصرالدین شاه، قرار شد مبلغی را که احتشام‌الدوله شخصاً در منطقه مصرف کرده و از دولت طلبکار بود، از مالیات کسر کنند به او بپردازند و با او تصفیه حساب کنند، اما پس از تحقیق معلوم شد که احتشام‌الدوله مبلغی برابر با نصف مالیات کهگیلویه از دولت طلبکار می‌شود، که چون حکمران فارس قادر به پرداخت آن نبود، ناگزیر مجدداً خود احتشام‌الدوله را به حکومت کهگیلویه منصوب کردند.^{۷۷} قرار بود در صورت عزل یا استعفای احتشام‌الدوله، نصیرالملک را به جای او به حکومت کهگیلویه بگمارند. مأمور خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش مورخ ۲۲ ربیع‌الاول تا ۲۱ ربیع‌الثانی سال ۱۲۹۳ در این باره می‌نویسد:

دیگر آنکه نواب احتشام‌الدوله که حکومت محال کوه گیلویه را ده سانه

۷۵. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۸۴۵ و ۸۴۶.

۷۶. از نحوه برخورد احتشام‌الدوله با حسین خان آرویی و ایل بویراحمد گمرسیر چیزی در تاریخ ثبت نشده است.

۷۷. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۸۴۷-۸.

اعلیحضرت پادشاهی به او داده بودند و مالیات آنجا را از جمع دیوانی فارس موضوع داشته بودند، تا سنه ماضیه [یعنی سال ۱۲۹۲] دو سال بود که در آنجا حکومت می‌نموده و از قرار مسموع در این دو سال مبلغ سه چهار هزار تومان ضرر نموده و از کیسه خود به دیوان داده است و نیز قریب دو سه هزار تومان هم در کهگیلویه مخارج از خود نموده است که آباد نماید. هذه السنه معظم‌الیه را معزول و نصیرالملک را به جای او منصوب کردند.^{۷۸}

پس از انتشار این خبر در منطقه کهگیلویه، جمعی از سران ایلات و پیروان آنها هواداری خود را از احتشام‌الدوله ابراز داشتند و در این مورد به شاه تلگراف مخابره کردند. خفیه‌نویس دولت انگلیس در این مورد این‌گونه به مقامات مافوق خود گزارش می‌دهد:

دیگر آنکه بعد از آنی که نواب احتشام‌الدوله از حکومت کهگیلویه معزول و عالیجاه نصیرالملک را منصوب کردند، از قرار اخبار نصف از خلق کهگیلویه رفته بودند در بندر ابوشهر و به تلگراف به اعلیحضرت پادشاهی عرض کرده بودند که ما حکومتی غیر از نواب احتشام‌الدوله را نمی‌خواهیم. هر کس دیگر بر ما حاکم بشود، نخواهیم در بهبهان توقف نماییم، تفرقه می‌شویم. و نصف دیگر از خلق بهبهان به اتفاق خود نواب احتشام‌الدوله از بهبهان رفته که همراه نواب معزی‌الیه به طهران بروند. و در دو منزل خارج از بهبهان، نواب احتشام‌الدوله عریضه‌ای به اعلیحضرت پادشاهی عرض کرده که «نصف از خلق بهبهان متفق شده همراه به طهران می‌خواهند بیایند. اگر با حضرات وارد طهران بشوم بحتمل که مورد مؤاخذه اعلیحضرت پادشاهی باشم، تلکیف خود را نمی‌دانم.» بنابراین اعلیحضرت پادشاهی کهگیلویه را واگذار به نواب احتشام‌الدوله فرمودند.^{۷۹}

بدین‌گونه احتشام‌الدوله به حکومت کهگیلویه باقی ماند. در سال ۱۲۹۳ یحیی خان از حکمرانی فارس عزل و معتمدالدوله فرهاد میرزا به جای او منصوب شد و او نیز احتشام‌الدوله را بر حکومت کهگیلویه باقی گذاشت.^{۸۰} در سال ۱۲۹۴،

۷۸. وقایع اتفاقیه. ص ۵۵. ۷۹. همان، ص ۶۰.

۸۰. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۸۴۸-۹.

شیخ مذکور خان کنگانی و محمدطاهر خان گله داری و محمدحسن خان برازجانی سر به شورش برداشته بودند و احتشام الدوله مأمور شد که با کمک نیروهای کهگیلویه‌ای خود آرامش را به این مناطق بازگرداند. احتشام الدوله این مأموریت را با موفقیت به انجام رساند، سران شورشیان را دستگیر و در شیراز به معتمدالدوله تسلیم کرد و در ماه شعبان همین سال به کهگیلویه مفر حکومتی خود بازگشت.^{۸۱} در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ نواحی دشتستان و دشتی و گله‌دار و گرمسیرات به طور متوالی دچار ناآرامی شده بود و در هر سه سال، احتشام الدوله و قشون کهگیلویه مأمور اخذ مالیات و ایجاد امنیت در این مناطق می‌شدند. اما مأموریت سال ۱۲۹۷ احتشام الدوله که آخرین سال حکومت او در کهگیلویه نیز به حساب می‌آید، ویژگی‌ای دارد که لازم است بیشتر بدان پرداخته شود. بدین منظور، تحولات مربوط به حکام دولتی و مدیریت سیاسی منطقه کهگیلویه را که تا تاریخ ۱۲۹۷ مورد اشاره قرار گرفتند، موقتاً رها می‌کنیم و ابتدا به برخی از حوادثی که در میان ایلات کهگیلویه از سال ۱۲۷۳ تا ۱۲۹۷، به ویژه در دوره حکومت احتشام الدوله، اتفاق افتاده اشاره می‌کنیم و سپس به حادثه سال ۱۲۹۷ می‌پردازیم. به سیمای عمومی ایلات کهگیلویه در فاصله سالهای ۱۲۷۳ تا ۱۲۹۷ در صفحات قبل اشاره کردیم. متأسفانه اطلاعاتی از رخداد‌های میان ایلات در این مقطع زمانی در دست نیست به جز دو حادثه از این مقطع که در تاریخ ثبت شده و به آنها اشاره می‌کنیم. این دو واقعه، یکی قتل فتح‌الله خان طیبی کلانتر ایل طیبی سردسیر در سال ۱۲۸۷ قمری^{۸۲} و دیگری فراز و فرودهای زندگی سیاسی خداکرم خان بویراحمدی و تحولات سیاسی درون ایل بویراحمد سردسیر و قتل محمدحسین خان پسر خداکرم خان در سال ۱۲۹۷ با توطئه مشترک احتشام الدوله و خداکرم خان است.

قتل فتح‌الله خان طیبی: از قرار معلوم خواهر خداکرم خان بویراحمدی (دختر محمدطاهر خان)، همسر فتح‌الله خان طیبی بوده است. بعد از سالها زندگی

۸۱ همان، ص ۵۱-۵۰.

۸۲ سال قتل فتح‌الله خان طیبی در دفترچه یادداشت مرحوم آقا میرعلی صفدر نقوی (ره) فید شده بود.

مشترک، به دلایلی که بر ما روشن نیست، فتح‌الله خان خواهر خدااکرم خان (احتمالاً نام او بیگم بوده است) را طلاق می‌هد و به خدااکرم خان اظهار می‌دارد که چون خواهرت دیگر پیر شده بود، او را طلاق دادم و اگر میل به خویشاوندی با من داری، دخترت را به من بده. خدااکرم خان از طلاق خواهر خود رنجیده خاطر می‌شود و علاوه بر آن، پیشنهاد فتح‌الله خان را موهن تلقی می‌کند و کینه او را به دل می‌گیرد.^{۸۳} از سوی دیگر رستم خان کلانتر ایل دشمن زیاری که همسایه ایل طیبی سردسیر بود، خود فردی قدرت طلب و توسعه طلب بود و از توسعه طلبی فتح‌الله خان نیز بیم داشت. او پس از اینکه رقبای درون ایل خود از جمله علی پناه خان و علی رضا خان گرشاسبی را از میان برداشت، تلاش کرد که حوزه قلمرو خود را به منطقه طیبی سردسیر نیز گسترش دهد و یا دست کم مانع نفوذ فتح‌الله خان بشود. وی دختر خدااکرم خان بویراحمدی (بی بی کتایون) را به همسری خویش درآورد و بدین وسیله اتحاد میان بویراحمد و دشمن زیاری را که از چندین سال پیش آغاز شده بود تحکیم بخشید. این اتحاد در جهت‌گیریهای سیاسی این دو ایل تأثیر چشمگیری داشت و بر همین اساس خدااکرم خان و رستم خان به اتفاق یکدیگر به سرکوبی ایل در حال افول نویی پرداختند. به هر حال رنجش خدااکرم خان از فتح‌الله خان طیبی، خویشاوندی خدااکرم خان و رستم خان دشمن زیاری، توسعه طلبی رستم خان و افزایش قدرت فتح‌الله خان موجب شد که خدااکرم خان و رستم خان برای از میان برداشتن فتح‌الله خان با هم متحد بشوند. ظاهراً در همین سالها فتح‌الله خان به قلمرو ایل دشمن زیاری حمله کرده و این امر زمینه را برای همکاری خدااکرم خان و رستم خان فراهم کرده است. به هر حال این دو نفر با هم پیمان بستند که خدااکرم خان داماد خود حسنعلی خان (بی بی زهرا بیگم دختر خدااکرم خان بویراحمدی، یکی از همسران حسنعلی خان طیبی بود) کلانتر ایل طیبی گرمسیر و رستم خان هم داماد خود فتح‌الله خان، کلانتر ایل طیبی سردسیر را به قتل برسانند. بنابراین رستم خان در سال ۱۲۸۷ زمینه‌ای فراهم می‌کند و به اتفاق چند نفر به بهانه میهمانی به دیدار فتح‌الله خان در صحرای "دالون" می‌روند و در

فرصت مناسبی، فتح‌الله خان را به ضرب کارد از پای در می‌آورند و بدین‌گونه رستم خان نقشه خود را اجرا می‌کند و متعاقب آن به ایمل دشمن زیاری دستور می‌دهد که به منطقه "دلی گردو" کوچ کنند تا از حمایت طایفه "تامرادی" (از طوایف ایمل بویراحمد) برخوردار شوند و از حمله و انتقام ایمل فتح‌الله خان در امان بمانند. رستم خان انتظار داشت که خداکرم خان بویراحمدی هم به قول خود وفا کند و حسنعلی خان طیبی را به قتل برساند. بدین منظور رهسپار خانه خداکرم خان در منطقه "دَم چنار" شد. از قرار معلوم حسنعلی خان در همین ایام در دَم چنار در منزل خویشاوندان بویراحمدی خود به سر می‌برد. (شاید رستم خان با اطلاع از حضور حسنعلی خان، رهسپار دَم چنار شده تا خداکرم خان را به اجرای تعهدش وادار کند) رستم خان به دیدار خداکرم خان می‌رود و از او می‌خواهد که حسنعلی خان را به قتل برساند. حسنعلی خان در آن هنگام به خانه محمدحسین خان پسر خداکرم خان رفته بود. خداکرم خان ظاهراً دستور داد که او را بیاورند، اما اطرافیان خداکرم خان، بیرون آوردن حسنعلی خان را از خانه محمدحسین خان، غیراخلاقی و نامقدور اعلام کردند، خداکرم خان به رستم خان گفت خود شما بروید، شاید موفق شوید او را بیاورید. رستم خان بدین منظور به خانه محمدحسین خان رفت. اما زن محمدحسین خان در حالی که اسلحه به دست گرفته بود، سخنانی بدین مضمون به رستم خان اظهار داشت که خانه ما، اصالت و نجابت دارد و به اصطلاح خانه افراد "کولی" و بی سر و پا نیست که بشود از رشهای اخلاقی عشایری را در آن زیر پا گذاشت و میهمان را از آن بیرون آورد و به جوخه اعدام تسلیم کرد. بدین ترتیب رستم خان ناموفق ماند و احساس کرد که خداکرم خان او را فریب داده است. رستم خان از خداکرم خان گلایه کرد که چرا به قول خود عمل نمی‌کند و ظاهراً خداکرم خان به او تصریح کرد که من فقط می‌خواستم فتح‌الله خان کشته شود و نه حسنعلی خان و به عبارتی به او فهماند که فریبش داده است.^{۸۴} به هر حال حسنعلی خان کشته نشد و از سوی دیگر ایمل فتح‌الله خان به انتقام قتل کلانتر خود

۸۴. شاید هم قتل حسنعلی خان امر آسانی نبود و برای خداکرم خان و ایمل بویراحمد، عواقب وخیمی در پی داشت و در واقع خداکرم خان با آنکه نمایل داشته عملاً قادر به قتل حسنعلی خان نبوده است.

به ایل دشمن زیاری حمله کردند و در جنگی خونین چند نفر از آنها را به قتل رساندند و اموال آنها را غارت کردند. بسیاری از طوایف دشمن زیاری در نتیجه شکست از ایل طیبی، منطقه دشمن زیاری را ترک کردند و به منطقه چهار محال و بختیاری پناهنده شدند. ولی سرانجام پس از حدود یک سال، با میانجیگری خوانین بختیاری مجدداً به منطقه خود بازگشتند.^{۸۵}

بدین ترتیب، قتل فتح‌الله خان طیبی، از یک سو تلفات و صدماتی برای ایل دشمن زیاری در پی داشت و از سوی دیگر موجب بروز کدورت میان رستم خان و خدااکرم خان شد. این دشمنی رستم خان، برای خدااکرم خان تبعاتی در پی داشت که در مبحث بعدی به آن اشاره خواهیم کرد.

تحولات سیاسی بویراحمد سردسیر: سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۸۹، سالهای اوج ترقی و قدرت خدااکرم خان بویراحمدی است. خدااکرم خان با حمله به بختیاری در سال ۱۲۷۲ و سرکوب ایل بابویی و قتل الله کرم خان در ۱۲۷۳ و تسلط بر منطقه و ایل چرام در سالهای بعد از آن، به قدرت مؤثری در منطقه تبدیل شد، اما از ۱۲۸۷ یعنی سال قتل فتح‌الله خان طیبی به بعد مجموعه عواملی خدااکرم خان و فرزندانش را در مقابل یکدیگر قرار دادند و بدین‌گونه زندگی سیاسی خدااکرم خان و ایل بویراحمد سردسیر دستخوش دگرگونی و بحران گردید. در ادامه این بحث، به مهمترین عوامل این بحران اشاره می‌کنیم.

یکی از این عوامل، تحریکات میرزااحسین کدخدای طایفه میرزا بود. وی که رابط خدااکرم خان و الله کرم خان بود و با سوگند، خان بابویی را از حسن نیت خان بویراحمد برای سفر به بهبهان مطمئن کرده بود، انتظار نداشت که الله کرم خان را به قتل رسانند. از این رو پس از این عمل از خدااکرم خان روی گردان شده و به او گفته: «خانیست نیختم» (خانی تو را نمی‌خواهم) و از آن پس رابطه خود را با وی قطع کرد. خدااکرم خان هم به میرزااحسین پیغام داده که ما هم کدخدای جوان می‌خواهیم و پسر جوان میرزااحسین را به کدخدایی منصوب کرده است. ظاهراً میرزااحسین هم عملاً به این فکر افتاده که اگر خان کدخدای جوان می‌خواهد، ما هم باید خان جوان

بخواهیم و به تدریج شروع به تحریک محمدحسین پسر خدااکرم خان بر ضد پدر کرده و به او گفته است که خدااکرم خان حدود ۱۸ پسر از زنان متعدد دارد تو گر حاکم داری،^{۸۶} تا سایر فرزندان خان، بزرگ و موجب دردسر نشده‌اند، برای خودت چاره‌ای بیندیش و خانی را به دست بگیر. به هر حال این امر را می‌توان یکی از عوامل تحریک محمدحسین خان بر ضد پدرش دانست.^{۸۷}

عامل دیگر، کدورت رستم خان دشمن زیاری با خدااکرم خان بود. همان‌گونه که پیشتر گفتیم، پس از اینکه فتح‌الله خان طیبی به دست رستم خان به قتل رسید و خدااکرم خان از قتل حسنعلی خان طیبی سرباز زد، کدورتی میان رستم خان و خدااکرم خان ایجاد شد و رستم خان در صدد نابودی خدااکرم خان برآمد و در این راه به تحریک محمدحسین خان بر ضد پدرش اقدام و کی محمدباقر تامرادی دایی محمدحسین خان را نیز با خود همداستان کرد. رستم خان همچنین نظر مساعد میرزا محمدحسین منشی خدااکرم خان و کی محمدحسین تاس احمدی^{۸۸} را در این باره جلب می‌کند و بدین ترتیب اتحادی قوی بر ضد خدااکرم خان شکل می‌گیرد. این بیت محلی زبان حال خدااکرم خان در این مورد است:

بِه مَحْبِاقِر، سِه مَحْمَسِّينُ يَه رُهْتَمُ فساد كِرْدِنُ بَزْمِيْمَه زَيْدِنُ بَرَهْمُ

یعنی یک محمدباقر، سه محمدحسین و یک رستم، فساد کردند و بزم را برهم زدند. به هر حال این اقدامات رستم خان دشمن زیاری را هم می‌توان از عوامل مهم تحولات درونی و دگرگونی سیاسی ایل بویراحمد سردسیر و کلانتری آن به حساب آورد.

از موضوع‌گیری ایل‌های طیبی، بهمنی، بابویی و نویی در مورد اختلاف خدااکرم خان و فرزندان او اطلاعی در دست نیست. اما احتمالاً ایل چرام از محمدحسین خان و ایل بویراحمد گرمسیری که سالهای آخر کلانتری علی پناه خان را پشت سر می‌گذاشت از خدااکرم خان حمایت می‌کردند.

۸۶. یعنی نو پسری دایی دار هستی و منظورش این بود که طایفه مقتدر تامرادی دایه‌های تو هستند و تو بر دیگر برادرانت برتری داری. ۸۷. کیاونند، همان، ص ۷۳.

۸۸. تاس احمدی نام یکی از طوایف ایل بویراحمد است. این واژه در برخی از نوشته‌ها به صورت طاس احمدی و در برخی دیگر به صورت تاس‌احمدی آمده است.

عامل دیگر تحولات سیاسی درون اهل بویراحمد سردسیر، دخالت عوامل حکومتی بود. خداکرم خان همواره با حکمرانان فارس و والیان کهگیلویه روابط حسنه‌ای برقرار می‌کرد. اما به دلایلی که بر ما روشن نیست و شاید به دلیل اختلافات بین عمال حکومتی با همدیگر، عده‌ای از آنها به تضعیف خداکرم خان اقدام کردند، از جمله این افراد می‌توان میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک را نام برد. مشیرالملک که از ۱۲۶۲ تا تاریخ مورد بحث قریب به سی سال وزارت حکمرانان فارس را به عهده داشت، فردی مجرب و متنفذ و قدرتمند شده بود و تقریباً هر کس به حکمرانی فارس منصوب می‌شد، عملاً تدابیر وی را به کار می‌یست. مؤلف فارسنامه ناصری درباره او می‌نویسد:

در سال ۶۲ [۱۲] بعد از وفات والد ماجد خود به منصب جلیل پیشکاری و وزارت و لقب مشیرالملکی برقرار گردید، پس بر مسند وزارت متمکن شد و تا سال ۱۲۹۳ بی‌تخلل غیر در کمال قدرت بزرگی و ریاست و وزارت به سر برد. اگر به ضرورت به دارالخلافه طهران می‌رفت نایب و کارگزارش دفتر دیوانی و حواله‌جات سلطانی را می‌گذرانید و در مدت وزارتش آنچه را می‌گفت حکمران مملکت فارس طوعاً او کرهاً می‌شنفت، هر عاملی را نخواستی بی‌تأمل معزولش داشتی، هر که را پستدید بر اوج رفعتش نشانید و نهال دوستی هر که را در دل کاشت، مادام حیات اگر چندین خلاف دیدی دوست را کس به صد خطا نفروخت» خواندی.^{۸۹}

در گزارش خفیه‌نویس دولت انگلیس تصریح شده که محمدحسین خان را مشیرالملک تحریک و تقویت می‌کرد. خفیه‌نویس در گزارش مورخ جمادی‌الثانی ۱۲۹۱ می‌نویسد:

دیگر آنکه از قرار اخبار پس از آنکه محمدحسین خان پسر خداکرم خان را بر ضد پدرش به تقویت جناب مشیرالملک مخلع نموده ابواب جمعی پدرش را به او واگذار نموده و روانه مقصد داشتند.^{۹۰}

۹۰. وقایع اتفاقیه، ص ۱۲.

۸۹. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱.

عامل چهارم و آخرین که در تحولات درونی بویراحمد سردسیر مؤثر واقع شد، اختلافات درون خانوادگی خدااکرم خان بود. خدااکرم خان به منظور بسط و گسترش موقعیت خود و ایل خود، پیوندهای خویشاوندی گسترده‌ای با سایر طوایف و ایلات برقرار کرده بود. او ۱۴ دختر خود را به عقد سران ایلات و قبایل گوناگون درآورد و خود از چندین ایل و قبیله مهم زنانی گرفت.^{۹۱}

دو تن از همسران خدااکرم خان مهمتر از دیگران بودند. یکی بی بی شاهی دختر خانعلی خان ممسنی که سوگلی خان محسوب می‌شد و در نتیجه فرزندانش هم بیشتر مورد توجه خان قرار می‌گرفتند. مهمترین فرزندان خدااکرم خان از بی بی شاهی علی، کلبعلی و الله کرم نام داشتند. دیگری زن خدااکرم خان از طایفه نامرادی که فرزندان مهمی برای خدااکرم خان به دنیا آورد و محمدحسین، ولی و هادی مهمترین آنها بودند. محمدحسین باکل خانم جان^{۹۲} دختر عبدالله خان (یعنی دختر عموی خود) ازدواج کرد. کل خانم جان زنی سیاستمدار و جاه طلب بود. بی بی شاهی سعی داشت که فرزندان خود را برای کلاتری ایل پس از خدااکرم خان آماده کند و از همین رو همواره در صدد تحقیر محمدحسین و برادرانش بود. از سوی دیگر کل خانم جان همسر محمدحسین در صدد بود که به هر نحو شده

۹۱. چهارتن از مهمترین زنان خدااکرم خان عبارت بودند از: ۱. دختر خانعلی خان کلاتر رستم ممسنی ، ۲. دختر ملامحمد زکی نامرادی ، ۳. دختر محمد شفیق خان نویی ، ۴. دختر میرزامندنی از سادات امامزاده علی.

دختران خدااکرم خان عبارت بودند از: ۱. بی بی ستاره زن ابوالحسن خان بهبهانی ، ۲. بی بی خان غزی زن بهادرالدیوان بهبهانی ، ۳. بی بی خیرالنساء زن محمدعلی خان بیگدلی خان ترک ، ۴. بی بی شهناز زن حسین خان دره شوری ، ۵. بی بی حسنی جان زن حاج نصراله خان کامیفروری ، ۶. بی بی شمسی زن آقا حیدال ثرمایی ، ۷. بی بی مریم بیگم زن یکی از کلاتران فلارد بختباری ، ۸. بی بی ماهپاره زن ابراهیم خان بویراحمدی گرمسیری ، ۹. بی بی زهره بیگم زن رحیم خان هینگونی ، ۱۰. بی بی کنایون زن رستم خان دشمن زیاری ، ۱۱. بی بی همایون زن محمد حسین خان بهمنی و سپس زن آقاخان نویی ، ۱۲. بی بی ملکی جان زن حسین خان کلاتر بویراحمد گرمسیر ، ۱۳. بی بی زهرا بیگم زن حسنعلی خان طیبی ، ۱۴. بی بی جان زن کی محمدکاظم کدخدای طایفه ناس احمدی (به نقل از: غناری ، همان کتاب ، ص ۱۸۰ و ۱۸۱).

۹۲. کل در گویش لری کهگیلویه ای مخفف کربلایی است.

کلانتری ابل را پس از خداکرم خان به شوهر خود منتقل کند.^{۹۳} در واقع کشمکش میان این دوزن برای هدف مذکور، مهم‌ترین عامل بروز شکاف و اختلاف در درون خانواده خداکرم خان بود.

بالاخره مجموع عوامل درونی و بیرونی خانواده موجب شدند که از سال ۱۲۸۸ به بعد، بحران سیاسی در درون خاندان کلانتری بویراحمد سردسیر اوج بگیرد و منجر به نبرد قدرت میان خداکرم خان و فرزندانش محمدحسین، ولی و هادی شود. خداکرم خان که خطر بروز اختلاف را جدی می‌دید از بی‌بی شاهی زن ممسنی‌ای خود خواست که در رفتار خود با محمدحسین و ولی و هادی انعطاف بیشتری نشان دهد، اما ظاهراً بی‌بی شاهی قادر به درک تبعات ناگوار اختلافات خانوادگی نبود و به خصومت خود با محمدحسین و برادرانش ادامه می‌داد و در برابر خواهش خداکرم خان می‌گفت که: «تُونی که ایخُم بَدُم و لازمی، ایدُم و تازی».^{۹۴} طبیعی است که این تحقیر بر محمدحسین که خود را خان بالقوه می‌دانست، سخت گران می‌آمد. خداکرم خان برای ایجاد تفاهم میان فرزندان دوزن نامبرده دست به اقداماتی زد. از جمله اینکه در حدود سال ۱۲۸۹ ترتیبی داد که در قلعهٔ «تِل گِزده» چرام (شاید با میانجیگری جان محمد خان چرامی) کلیهٔ اعضای خانواده و طرفین منازعه گرد هم بیایند و از طریق مذاکره به حل و فصل اختلافات بپردازند. خداکرم خان و فرزندان زن تامرادی او (یعنی محمدحسین، ولی، هادی) در جلسه حاضر می‌شوند، اما تلاش جان محمد خان چرامی و خداکرم برای حاضر کردن بی‌بی شاهی در جلسهٔ صلح به نتیجه نمی‌رسد و محمدحسین که از توانایی پدر خود در مهار کردن خشم و خصومت بی‌بی شاهی ناامید می‌شود بدین نتیجه می‌رسد که مصالحه و آشتی فایده‌ای نخواهد داشت، بنابراین وی که حامیان محلی

۹۳. باور، همان، ص ۹۴؛ مجیدی، همان، ص ۲۶۰ و ۲۶۲.

۹۴. «لازمه با لاج» را در گویش محلی منطقهٔ کهگیلویه به خال سفیدی که در فسنی از سر و صورت وجود داشته باشد می‌گویند و محمدحسین در زیر گلوی خود چنین نشانه‌ای داشت و به همین سبب بی‌بی شاهی از سر تحقیر او را لازمی می‌خواند. بنابراین مضمون جملهٔ فوق این است که: «تانی را که بخوام به لازمی (محمدحسین خان) بدهم، به تازی (سگ) می‌دهم (رکذ: کیارند، همان، ص ۷۳ و ۷۲).

قدرتمندی در درون ایل و بیرون آن پیدا کرده و توانسته بود به طریقی حمایت مشیرالملک وزیر مقتدر حکومت فارس را نیز جلب کند، در صدد حذف پدر و اعلام خانی خود بر می آید. از این رو در فرصت مناسبی که خداکرم خان از قلعه تلیگزرد بیرون می رود، محمدحسین تفنگچیان پدر را که در قلعه مستقر بودند، خلع سلاح می کند و قلعه را به تصرف درمی آورد و خود را خان اعلام می کند. مؤلف فارستامه ناصری در این باره می نویسد:

در سال ۱۲۸۹ محمدحسین خان و ولی خان پسران خداکرم بر پدر خود شوریده او را آواره بلاد و محتاج عیاد نمودند.^{۹۵}

خداکرم خان در بازگشت به قلعه، با اخطار محمدحسین خان مواجه می شود، بدین معنا که من خودم خان هستم و تو حق ورود به قلعه را نداری. وی که قضیه را جدی می بیند، می گوید پس اسب و تفنگم را به من بدهید. اسب و تفنگش را به او می دهند و بدین گونه خداکرم خان عملاً از کلاتتری بویراحمد سردسیر معزول می شود و به سوی ایلات قشقایی می رود و با توجه به روابط و پیوندهایی که با آن ایل داشته از آنها کمک می طلبد. بخش کشکولی ایل قشقایی از خداکرم خان با بخش دره سوری آن از محمدحسین خان حمایت می کنند. بنابراین خداکرم خان با حمایت هواداران درون ایلی خود و کشکولیها به قصد سرکوب محمدحسین خان عازم جرام می شود. در گزارش مورخ جمادی الثانی ۱۲۹۱ خفیه نویسنده انگلیس، که قبل از این بخشی از آن را که از حمایت مشیرالملک از محمدحسین خان حکایت می کرد نقل کردیم، آمده است:

خداکرم جمعیتی از اهل خودش و ایلات قشقایی را فراهم آورده است که اگر پسرش بخواهد تصرف او را مانع شود، دفع او را نماید. طایفه کشکولی حمایت به خداکرم خان می نماید و طایفه دروه شولی حامی محمدحسین خان می باشد.^{۹۶}

۹۶. وقایع اتفاقیه. ص ۱۲.

۹۵. فارستامه ناصری. ج ۲، ص ۱۴۸۲.

محمدحسین خان پس از مدتی قلعه چرام را ترک می‌کند و عازم مناطق سردسیری از جمله مارگون و دروهان می‌شود و احتمالاً فرزندان خداکرم خان از بی‌بی شاهی (یعنی علی و کلبعلی) را هم که در هنگام تصرف قلعه چرام به اسارت او درآمده بودند، به همراه می‌برد.^{۹۷}

خداکرم خان پس از آنکه محمدحسین خان قلعه چرام را ترک می‌کند به آنجا می‌رسد و قلعه را محاصره می‌کند. جان محمد خان چرامی با ارسال نشانی‌هایی خداکرم خان را مطمئن می‌کند که محمدحسین خان قلعه را ترک کرده و قلعه در اختیار اوست. خداکرم خان و قشون وی در تعقیب محمدحسین خان عازم منطقه سردسیر می‌شوند و در ناحیه چناره (سرچنار و دم چنار) اردو می‌زنند. همزمان سواران هوادار خداکرم خان در یکی از مناطق اطراف دروهان (احتمالاً مېمند) مردی را می‌بینند که جبه‌ای بر روی خود کشیده و زیر درخت بلوطی خوابیده است. جبه را از روی او بر می‌دارند و متوجه می‌شوند که او کی ناصر تامرادی، دایی محمدحسن خان، است. او را دستگیر می‌کنند و نزد خداکرم خان می‌برند. کی ناصر بازداشت می‌شود و کی محمدزکی پدر کی ناصر، که پدرزن خداکرم خان نیز محسوب می‌شد، برای نجات فرزندش به حضور خداکرم خان می‌رود. خداکرم خان او را هم بازداشت می‌کند و به محمدحسین خان پیغام می‌دهد که فرزندانم (علی و کلبعلی) را برایم بفرستید تا این دو نفر را آزاد کنم. محمدحسین خان در پاسخ، دو برادر خود یعنی علی و کلبعلی را می‌کشد و جنازه آنها را در تابوتی برای پدر می‌فرستد.^{۹۸} خداکرم خان نیز در اقدامی متقابل، کی محمدزکی و کی ناصر تامرادی را می‌کشد و جنازه آنها را در همان تابوت برای

۹۷. محمود باور در صفحه ۹۴ کوه گیلویه و ایلات آن و نورمحمد سجیدی در صفحه ۲۷۲ تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، به این مطلب اشاره کردند که خداکرم خان دو فرزند خود علی و کلبعلی را برای استمالت و وساطت صلح نزد محمد حسین خان فرستاد و محمد حسین خان آنها را به گروگان نزد خود نگه داشت، ولی اگر چه این امر غیر محتمل نیست، اما قرائن تاریخی، روایت به اسارت گرفتن علی و کلبعلی را بعد از تصرف قلعه تل گرد چرام مقولتر و محتملتر جلوه می‌دهند.

۹۸. در دفترچه یادداشت مرحوم آقامیرعلی صفدر نقوی، سال ۱۲۹۰، سال قتل علی و کلبعلی قید شده است.

محمدحسین خان می‌فرستد. جنگ، میان طرفین آغاز می‌شود و در این جنگ گئی محمد باقر (برادر کی ناصر) دایی دیگر محمدحسین خان به دست نیروهای خداکرم خان کشته و جسد او در آتش سوزانده می‌شود.^{۹۹}

جنگ و گریزهای مکرر و متوالی میان طرفین همچنان ادامه داشت. در تداوم جنگ، محمدحسین خان از طایفه دره سُوری ایل قشقایی کمک گرفت. خداکرم خان یکی از افراد خود به نام علی باز را نزد قشقاییها فرستاد و از آنها خواست که در موضوع درون ایلی و خانوادگی مداخله نکنند. اما اطرافیان خان قشقایی به فرستاده خداکرم خان تفهیم کردند که مصمم به حمایت از محمدحسین خان هستند و تصمیم دارند فردای آن روز در منطقه موزووک به مصاف وی روند. این جنگ به نتیجه خاصی منتهی نشد و قشقاییها به منطقه خود بازگشتند.^{۱۰۰} در سال ۱۲۹۴ در حالی که نیروهای خداکرم خان در سرچنار و نیروهای محمدحسین خان در مارگون اردو زده بودند، جنگ میان طرفین در می‌گیرد و در این مرحله که علی القاعده در تابستان سال ۱۲۹۴ بوده است، خداکرم خان به اسارت محمدحسین خان در می‌آید.

بنابراین از ۱۲۸۹ که نبرد قدرت میان خداکرم خان و فرزندش محمدحسین خان شروع شد تا ۱۲۹۴ که خداکرم خان به اسارت محمدحسین خان درآمد، جنگهای متعددی میان آن دو در مناطق مختلف به وقوع پیوست. نکته شایان ذکر موضع حکام دولتی و حمایت آنها از یکی از طرفین جنگ است. همان گونه که قبل از این گفتیم، محمدحسین خان در ۱۲۸۹ با پشتگر می مشیرالملک، مقابله با پدر را شروع کرد. اما در سال ۱۲۹۳ معتمدالدوله به حکمرانی فارس منصوب شد و توانست با ارسال گزارشهای متعدد به حضور ناصرالدین شاه، ذهن او را نسبت به مشیرالملک مشرب و سرانجام موافقت وی را با عزل مشیرالملک جلب کند. معتمدالدوله، مشیرالملک را پس از ۳۰ سال وزارت، عزل و تنبیه کرد.^{۱۰۱} با عزل مشیرالملک، محمدحسین خان پشتوانه حکومتی خود را از دست داد،

۹۹. کباوند، همان، ص ۷۶-۷۴، ۱۰۰. همان، ص ۷۷.

۱۰۱. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۰۷۱.

زیرا معتمدالدوله حاکم فارس و پسرش احتشامالدوله حاکم کهگیلویه، از حامیان خداکرم خان بودند. در سال ۱۲۹۴ که خداکرم خان به اسارت محمدحسین خان درآمد، موازنه قوا در مرکز حکومت به نفع خداکرم خان تغییر کرده بود و به این دلیل حکمران فارس و حاکم کهگیلویه فزونوی به قصد سرکوبی محمدحسین خان به کهگیلویه اعزام می‌کنند. گزارش خفیه‌نویس انگلیس در این مورد، مواضع حکام دولتی اصفهان، شیراز و تهران و حمایت هر کدام از آنها را از طرفین درگیر به خوبی نشان می‌دهد. او در گزارش مورخ ۱۵ رمضان تا ۱۰ شوال ۱۲۹۴ می‌نویسد:

از فرار مسموع هنگامی که نواب احتشامالدوله به کوهگیلویه می‌رفت، محمدحسین خان پسر خداکرم خان کلاتر طایفه پایرحمت [پیراحمد] را به واسطه اینکه پدر خود را گرفته و زنجیر کرده، می‌خواستند بگیرند و به شیراز بفرستند. محمدحسین خان از قصد احتشامالدوله مطلع می‌شود، پدر خود را مظلوماً و جمعی از طایفه خود را برداشته می‌رود در ایل بختیاری و پناه به حسینقلی خان ایلخانی ایلات بختیاری می‌آورد.

نواب احتشامالدوله قلاع دورودان [دوروهان] و چنار را که مسکن محمدحسین خان بوده می‌کوبد و مراتب فرار او را به نواب اشرف والا معتمدالدوله عرضه نموده بودند. نواب اشرف والا مطلب را به اولیای دولت علیه به طهران عرض نمودند و اصرار بر این کردند که حکم محکم صادر شود به حسینقلی خان بختیاری که محمدحسین خان را پناه نهد و نیز خود نواب والا میرزازکی خان سرتیپ را با فوج خود و سوار قشقایی و چریک لر بهبانی [= کهگیلویه‌ای] مأمور به سمت بختیاری فرمودند که به هر نحو هست، به غلبه محمدحسین خان را گرفته بیاورند. از اولیای دولت علیه هم حکم محکم صادر شده به حسینقلی خان بختیاری که ملجاء و پناه محمدحسین خان را نهد، ولی حسینقلی خان ایلخانی گویا جواب عرض کرده است که رسم و قانون ایلاتی آنها این است که هر کس پناه به آنها بیاورد به قدری که امکان دارند حمایت از او نمایند. و نیز نواب والا ظل السلطان [حاکم اصفهان] هم حمایت دارند که محمدحسین خان را به دست ندهند، ولی نواب والا معتمدالدوله سخت عزم دارند که به هر نحو است محمدحسین خان را گرفته و سیاست نمایند. سوار قشقایی که رفته بودند به جهت این مأموریت بر حسب حکم رجعت نمودند. میرزازکی خان با فوج در

سامان بختیاری می‌باشند. نواب والا از شیراز قورخانه به جهت آنها فرستادند. ۱۰۲

معمدالدوله اصرار داشت که به هر نحو شده محمدحسین خان را دستگیر و تنبیه کند و در ربیع الاول ۱۲۹۵ در همین خصوص نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت و تقاضا کرد که حسینقلی خان بختیاری را ملزم به استرداد محمدحسین خان کنند. متن نامه فرهاد میرزا معمدالدوله به ناصرالدین شاه چنین است:

قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایونت شوم. در باب محمدحسین خان بویراحمدی مکرر تفصیل را به عرض پیشگاه حضور آفتاب ظهور مبارک رسانیده که با وجود صغر سن چهار برادر بی‌گناه خود را در وسط مملکت کشته و پدر پیر خودش را محبوس ساخته و حالا به اطمینان حسینقلی خان ایلخانی بدون وحشت و با کمال آزادی در پناه او راه می‌رود و مطلقاً اندیشه از مؤاخذه اولیای دولت قاهره ندارد. این اوقات میرزازکی خان سرتیپ فوج اردبیل و مشگین کاغذی به این غلام آستان همایونی نوشته و سواد آن را ملفوف رقعه علیحده خدمت جناب اشرف امجد مپهسالار اعظم دام اقباله‌العالی فرستاده از نظر مهر اثر مبارک روحی فداه می‌گذرد تا حقیقت امر بر خاکفان حضور همایونی مکشوف گردد که حسینقلی خان ایلخانی، محمدحسین خان را با هزار خانوار ایل نگاه داشته و نزد خود پنهان کرده است. به الصراحه عرض و جسارت می‌نماید که این امر در وسط و بحبوحه مملکت اتفاق افتاده و چشم و گوش الوار بهبهان [کهگیلویه] و ایلات عربستان و لرستان و فارس جملگی به راه است و منتظرند که مزدی و منجر به کجا می‌شود. اگر اولیای دولت روزافزون قاهره صرف‌نظر و اغماض فرمایند رفته رفته بد خواهد شد و اسباب اغتشاش سایر ایلات خواهد گشت، ملاحظه حالت و نظم مملکت الزم از ملاحظه احوال این غلام و دیگران است. هرگاه تنبیه و تدمیر محمدحسین خان را حالا معوق و موقوف خواهند فرمود، حکومت بهبهان [کهگیلویه] را مقرر فرمایند به حسینقلی خان مرحمت فرمایند، اقلان نظم کلی می‌دهد که دیگر کسی نتواند اسباب شرارت شود و یقیناً همان روز که بهبهان را به او مرحمت فرمایند، همین محمدحسین خان را

که حالا از او حمایت می‌کند و پناه می‌دهد خواهد کشت که دیگری به این‌گونه امور اقدام نکند. انشاءالله تعالی این عرایض عاجزانه این غلام در پیشگاه حضور مرحمت دستور مبارک موقع قبول یافته بدانچه رأی آفتاب ضیای مبارک قرارگیرد، امر و مقرر فرموده، اوامر علیّه شرف صدور خواهد یافت. امر، امر جهان مطاع همایونی است. ربیع‌الاول ۱۲۹۵. پشت‌کاغذ - مهر - فرهاد. ۱۰۳

متن نامه به وضوح شدت خشم معتمدالدوله را از محمدحسین خان نشان می‌دهد. در خاک بختیاری هم عرصه بر محمدحسین خان تنگ شده و فشارهای معتمدالدوله به مرکز، وی را با خطر استرداد مواجه ساخته بود. از این رو پس از حدود دو ماه اقامت در منزل حسینقلی خان بختیاری، در ذیحجه ۱۲۹۴ یا محرم ۱۲۹۵، خداکرم خان را نزد ایلخان بختیاری نگاه داشت و خود به قزوین رفت و به میرزا حسین خان سپهسالار متوسل گشت. خفیه‌نویس انگلیس در گزارش مورخ ۱۴ ربیع‌الاول تا ۱۶ ربیع‌الثانی در این باره می‌نویسد:

دیگر آنکه محمدحسین خان بایرحمتی [بویراحمدی] که مقصر حاکم فارس بود، چهار ماه قبل از این فرار کرده از بهبهان و رفت به قزوین سر طریقه جناب جلالت‌مآب سپهسالار اعظم بست نشست. معظم‌الیه تلگرافاً توسطی از مشارالیه به نواب مستطاب والا [معتمدالدوله] کرده بودند. ایشان هم قبول نموده و تلگراف کردند که با آدمی از سپهسالار اعظم محمدحسین خان را به شیراز بیاورند. ۱۰۴

اما چند روز بعد از گزارش فوق، خفیه‌نویس مذکور گزارش می‌دهد که:

دیگر آنکه مجدداً از سپهسالار اعظم تلگرافی به نواب وجیه‌الله میرزا که تحویلدار افواج است می‌رسد که محمدحسین خان بایرحمتی [بویراحمدی] را نگاه دارند تا مراجعت موکب همایون. ۱۰۵

۱۰۳. ابراهیم صفایی. یکصد سند تاریخی. تهران، بابکه، بی‌تا. ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۰۴. وقایع انقابه. ص ۸۷. ۱۰۵. همان، ص ۸۷.

ناصرالدین شاه در این تاریخ در سفر فرنگ بود. ولی معتمدالدوله اصرار بر استرداد محمدحسین خان داشت. خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش مورخ ۲۱ شعبان تا ۲۶ رمضان ۱۲۹۵ می‌نویسد:

دیگر آنکه حسین خان بایرجمتی [بویراحمدی] که فراراً به طهران رفته بود به خواهش حکومت [معتمدالدوله] او را با آدم مخصوص از تهران به شیراز خواهند آورد.^{۱۰۶}

اما همو در گزارش ۳ ذیحجه تا ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۵ می‌نویسد:

دیگر آنکه محمدحسین خان پسر خداکرم خان که فرار بود محبوساً او را به شیراز بیاورند، جناب سپهسالار اعظم توسطی از مشارالیه خدمت نواب مستطاب والا معتمدالدوله کردند که چون در منزل من است او را می‌فرستم شما هم به او التفات کنید آنچه پیش بوده است. نواب مستطاب والا هم جواب دادند که در این صورت لازم نیست او را بفرستید، در خدمت خودتان باشد.^{۱۰۷}

بدین ترتیب تلاش معتمدالدوله برای استرداد محمدحسین خان به جایی نرسید و او در تهران نگاه داشته شد و مقامات حکومت مرکزی، که محمدحسین خان را در تهران نگه داشته بودند، در صدد احضار خداکرم خان برآمدند. در جمادی‌الاول یا دوم ۱۲۹۵، میرزا یوسف خان مستوفی‌الممالک که در این تاریخ علاوه بر سایر مشاغل، مقام وزارت داخله را نیز داشت، طی تلگرافی به حکمران فارس، دستور احضار خداکرم خان را صادر کرد. خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش خود در همین تاریخ می‌نویسد:

دیگر آنکه تلگراف از جانب جلالت‌مآب آقای مستوفی‌الممالک به حکومت رسید که خداکرم خان بایرجمت [بویراحمدی] که حسین قلیخان بختیاری او را در بختیاری حبس نموده، از جانب حکومت فارس محصل برود او را یا به

طهران یا به شیراز بیاورد. حکومت هم قهرمان بیگ سلطان فوج اردبیل مشکین را با نایب تفنگدار باشی نواب احتشام الدوله و چند نفر سوار و سرباز مأمور کردند که بروند در بختیاری و خداکرم خان را از حسین قلی خان ایلخانی گرفته بیاورند شیراز. اگر نداد معجلاً اطلاع بدهند که تکلیف آنها را معین نمایند.^{۱۰۸}

اما به دلایلی که برای ما روشن نیست - شاید نظر ظل السلطان حاکم مقتدر اصفهان که بختیاری جزو قلمرو آن بود، در این مورد بی تأثیر نبوده باشد - حسین قلی خان همچنان از تحویل دادن خداکرم خان سرباز می‌زند. به طوری که حدود ۵ ماه بعد از تلگراف مستوفی الممالک، سپهسالار اعظم مجدداً به حکمران فارس تلگراف می‌کند و خواهان احضار خداکرم خان می‌شود. خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش ۲۷ شوال تا ۲ ذیحجه ۱۲۹۵ می‌نویسد:

دیگر آنکه از جناب سپهسالار اعظم تلگرافی به حکومت رسیده بود که مأموری بفرستند خداکرم خان بایرحمت [بیراحمدی] را هر جا هست بیاورند. حکومت هم قهرمان بیگ یاور فوج اردبیل مشکین را با ده سوار فرستادند که او را به شیراز بیاورند.^{۱۰۹}

از سوی دیگر، در ذیحجه ۱۲۹۵، دو نفر تفنگدار شاهی مأموریت یافتند که خداکرم خان را از بختیاری تحویل بگیرند و به حکومت تسلیم کنند. آنها پس از ورود به اصفهان از حکمران کسب تکلیف کردند. حکمران به آنها دستور داد که به ایل بختیاری بروند و خداکرم خان را از ایلخانی بختیاری بگیرند و به شیراز ببرند.^{۱۱۰} مستوفی الممالک نیز تلگرافی بدین مضمون به تفنگداران شاهی مخابره می‌کند که: حتماً و حکماً باید خداکرم خان را معجلاً به شیراز آورده به دست نواب مستطاب والا معتمدالدوله رسانیده قبض گرفته مراجعت بنمایید.^{۱۱۱}

مستوفی الممالک در تلگراف خود متذکر شده بود که شاه قصد قتل

۱۱۰. همان، ص ۱۰۰.

۱۰۹. همان، ص ۹۹.

۱۰۸. همان، ص ۹۲.

۱۱۱. همان، ص ۱۰۴.

محمدحسین خان را داشته و سپهسالار واسطه و مانع شده است.^{۱۱۲} شاید مستوفی الممالک می خواسته بدین وسیله به ایلخانی بختیاری توجه دهد که اگر در تحویل خداکرم خان بیش از این تعلل کنند، ممکن است جان محمدحسین خان به خطر بیفتد. سرانجام خفیه نویس در گزارش ۲۷ محرم تا ۲۲ صفر ۱۲۹۶ خود می نویسد:

از قراری که تلگراف به حکومت [معمدالدوله] شده خداکرم خان بایرحمت [بویراحمادی] را به طهران برده اند و تلگراف ورود مشارالیه هم به طهران رسیده است.^{۱۱۳}

خداکرم خان در تهران، به دلایلی که برای ما روشن نیست حبس و زنجیر شدن خود به دست محمدحسین خان را تکذیب کرد.^{۱۱۴}

به درستی معلوم نیست که در تهران میان مقامات حکومت مرکزی و خداکرم خان و محمدحسین خان چه گذشت. اما خداکرم خان حدود دو ماه در تهران ماند تا آنکه سرانجام در ربیع الاول ۱۲۹۶ او را به اتفاق پسرش محمدحسین خان با مأمور مخصوص به شیراز اعزام کردند.^{۱۱۵}

در شیراز نیز معلوم نیست که پشت پرده سیاست میان معمدالدوله و خداکرم خان و محمدحسین خان چه مسائلی رد و بدل شده، اما ظواهر امر حکایت از این می کند که به هر صورت خداکرم خان به طور موقت پذیرفته که از کلانتری دست بردارد و محمدحسین خان به منطقه برود و کلانتری ایل را به عهده بگیرد. ظاهراً خداکرم خان در حضور معمدالدوله از محمدحسین خان تمجید کرده و معمدالدوله هم تأیید کرده و گفته که تو که چنین فرزندی لایقی داری نباید از خانی خودت سخن به میان آوری. چنین است که نوعی سازش ظاهری میان پدر و پسر به وجود می آید و خداکرم خان موافقت با کلانتری محمدحسین خان را مشروط به آن می کند که محمدحسین خان آن تعداد از کدخدایانی را که در قتل علی

۱۱۲. همان، ص ۱۰۴.

۱۱۳. همان، ص ۱۰۴.

۱۱۴. همان، ص ۱۰۴.

۱۱۵. همان، ص ۱۰۶.

و کلبعلی دست داشته‌اند به وی و مقامات حکومت کهگیلویه تسلیم کند تا به انتقام قتل آن دو نفر کشته شوند. محمدحسین خان می‌پذیرد و در بازگشت به منطقه سه نفر از کدخدایانی را که مورد نظر خداکرم خان بودند، احضار می‌کند. دو نفر از آنها به هر دلیل حاضر نمی‌شوند، اما گئی محمدحسین تاس احمدی به حضور محمدحسین خان می‌رسد. خان او را دستگیر و به حضور خداکرم خان اعزام می‌دارد. خداکرم خان هم او را به احتشام‌الدوله حاکم کهگیلویه تحویل می‌دهد. می‌گویند در سالهای قبل گئی محمدحسین گاوهای یکی از طوایف را سرقت یا غارت کرده و در توجیه کار خود اظهار داشته بود که می‌خواهم وقتی احتشام‌الدوله به منطقه کهگیلویه می‌آید، نتواند شیر و چای بخورد. احتشام‌الدوله هم دستور می‌دهد تا آب جوش در دهان کی محمدحسین بریزند و پشت گردنش بزنند تا دندانهایش بریزد. سپس سر از تن او جدا می‌کنند و جسدش را به درختی می‌آویزند و به توپ می‌بندند.^{۱۱۶}

محمدحسین خان یک سال (یا ۱۳ ماه) در منطقه به کلاتری پرداخت و خداکرم خان همچنان در انزوا بود. تا اینکه شیخ مذکور خان که در آن زمان حکومت بندرکنگان و گله‌دار و نواحی آن را به عهده داشت، از پرداخت مالیات به دولت خودداری می‌کند و معتمدالدوله مأمور سرکوب او می‌شود. احتشام‌الدوله و نیروهای کهگیلویه هم برای سرکوبی شیخ مذکور خان مأمور می‌شوند. در اواخر ربیع‌الثانی و یا اوایل جمادی‌الاول ۱۲۹۷ (مقارن با اردیبهشت ۱۲۵۸ شمسی) احتشام‌الدوله از محمدحسین خان می‌خواهد که با نیروهای خود در نبرد با شیخ مذکور خان شرکت کند. محمدحسین خان هم چنین می‌کند. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می‌نویسد:

نواب اشرف والا احتشام‌الدوله، از بندر بوشهر، محمدابراهیم بیگ را که از نوکرهای آزموده قدیمی نواب والا بود، با چهارصد نفر سواره و پیاده چریک به سرکردگی خداکرم خان بویراحمدی کوه‌گیلویی و چهارصد نفر سرباز و دو ارايه توپ برای فتح قلعه قلات سرخ و گرفتاری شیخ مذکور خان مأمور

فرموده، روانه مقصدش داشته.^{۱۱۷}

معلوم نیست که آیا خداکرم خان قشون را گرد آورده و با اینکه مؤلف فارسنامه نیروهای محمدحسین خان را متعلق به خداکرم خان قلمداد کرده است. در هر حال نیروهای کهگیلویه برای سرکوب شیخ مذکورخان عازم نواحی دشتی و کنگان می‌شوند، اما مقامات دولتی که قدرت شیخ مذکور خان را قابل توجه می‌بینند مذاکره را بر عملیات نظامی ترجیح می‌دهند و خداکرم خان را که به کیاست و سخنوری شهرت داشت برای مذاکره با شیخ انتخاب می‌کنند. خداکرم خان نیز فرصت را غنیمت می‌شمرد و اجرای این مأموریت را مشروط به حبس یا قتل محمدحسین خان می‌کند. احتشام‌الدوله شرط او را می‌پذیرد. مذاکرات خداکرم خان با شیخ مذکور خان به نتیجه می‌رسد و شیخ به شیراز می‌رود و خود را تسلیم معتمدالدوله می‌کند. تسلیم شدن شیخ مذکور خان برای معتمدالدوله اهمیت بسیار داشته است. خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش ۵ جمادی‌الاول تا ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ می‌نویسد:

دیگر آنکه خبر رسید که شیخ مذکور خان دستگیر شده بدون جنگ و کشته شدن احدی. این خبر که به حکومت فارس رسید همان ساعت حکم کردند یازده توپ شلیک کردند و تقاره‌خانه بشارت زدند.^{۱۱۸}

خداکرم خان مأموریت خود را با موفقیت به انجام می‌رساند و خدمت بزرگی به حکام دولتی می‌کند و نوبت به آن می‌رسد که مقامات دولتی به وعده خود در مورد سرنگونی محمدحسین خان، عمل کنند. در آن زمان قشون در منطقه "خشت" اردو زده بود. محمدحسین خان را که از توافق سرّی خداکرم خان و مقامات دولتی بی‌اطلاع بود، به چادر احتشام‌الدوله احضار کردند، اما او از حرکات و رفتارهای افراد مستقر در اطراف و درون مجلس احتشام‌الدوله به غیرعادی بودن اوضاع پی‌برد و توطئه را احساس کرد. بنابراین با تپانچه خود احتشام‌الدوله را هدف

۱۱۸. وقایع انقلابیه. ص ۱۲۳.

۱۱۷. فارسنامه ناصری. ج ۱، ص ۸۵۶.

گرفت. یکی از حضار زبردست او زده و در نتیجه تیر به یکی از نایبان احتشام اصابت کرد.^{۱۱۹} اما سرانجام محمدحسین خان با شلیک گلوله‌های اطرافیان احتشام‌الدوله از پای درآمد و جنازه او را در همان منطقه دفن کردند.^{۱۲۰} می‌گویند خداکرم خان پس از کشته شدن پسرش محمدحسین خان از اسب پیاده می‌شود، در حالیکه تظاهر به تأثر می‌نمود، با تبریزین به جسد فرزندش اشاره می‌کند و به زبان لری می‌گوید:

محمدحسین تو چقدر رشید و زیرک بودی. در این جا هم مرا فریب دادی، برادرهای خود را در کوهستان بویراحمد کشته و گذاشتی که بلوط هم به زحمت عایدشان می‌شود و تو خودت اینجا ماندی که از خرمای خوب دشتستان استفاده کنی، من راضی به مرگت نبودم چون از خودم رشیدتر بودی.^{۱۲۱}

بدین ترتیب خداکرم خان دوباره کلاتر بویراحمد سردسیر می‌شود، اما بحران درونی ایل بویراحمد با قتل محمدحسین خان در جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ و کلاتری مجدد خداکرم خان پایان نمی‌یابد، زیرا اگر چه خداکرم خان به کلاتری می‌رسد و حکام دولتی نیز او را حمایت می‌کنند، برادران دیگر محمدحسین خان، یعنی ولی خان و هادی خان، علم مخالفت با خداکرم خان برمی‌دارند و ولی خان را به جانشینی محمدحسین خان تعیین می‌کنند و بحران سیاسی درون ایل همچنان ادامه می‌یابد. خفیه‌نویس دولت انگلیس در گزارش ۲۱ ربیع‌الثانی تا ۲۳ جمادی‌الاول سال ۱۲۹۸، یعنی حدود یک سال پس از قتل محمدحسین خان،

۱۱۹. در توصیف برخورد محمدحسین خان و احتشام‌الدوله، اشعاری به زبان لری سروده شد که یکی از آنها را ذکر می‌کنیم:

دیژم که ز کهگیلو سردارمه نیژم چکانادم و احتشوم نایبه زیژم ، بمعنی از کهگیلویه دورم کرد و سردارم (سردار فرزند محمدحسین خان) بود که بعداً به کریم خان معروف شد) را ندیدم ، تیر را به احتشام‌الدوله چکاندم اما به نایب او اصابت کرد.

۱۲۰. مؤلف فارسنامه ناصری، مرگ محمدحسین خان را بر اثر افتادن وی از اسب و در رفتن گلوله تنگ خود او می‌داند اما این روایت باب طبع حکام آن روز بوده و نادرست است (رک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۴۸۲).
۱۲۱. باور، همان، ص ۹۶.

می‌نویسد:

دیگر آنکه هادی خان پسر خداکرم خان بویراحمدی از بختیاری جمعیت جمع کرده آمده با پدر خود جنگ کند.^{۱۲۲}

به درستی روشن نیست که هادی خان و ولی خان برای مبارزه با پدر خود از خوانین بختیاری کمک نظامی گرفته‌اند یا خیر، اما در اینکه نبرد قدرت همچنان میان پدر و فرزندان خود ادامه داشته و حکام دولتی یعنی معتمدالدوله و احتشام‌الدوله در این میان از خداکرم خان حمایت کرده‌اند، تردیدی وجود ندارد. این وضعیت حدود یکسال ادامه داشت.

در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ معتمدالدوله از حکمرانی فارس و به تبع آن احتشام‌الدوله از حکومت کهگیلویه برکنار شدند. در این تاریخ، مملکت فارس به اصفهان و بروجرد و خوانسار و عراق عجم و عربستان ایران (خوزستان) و کرمانشاهان و گلپایگان و یزد ضمیمه و به فرزند ناصرالدین شاه، سلطان محمود میرزا ظل‌السلطان، سپرده شد. او نیز مملکت فارس را به فرزند خود، سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله، وا گذاشت. جلال‌الدوله در رجب ۱۲۹۸ وارد شیراز شد و زمام امور را به دست گرفت و میرزا حسنعلی خان حاجی نصیرالملک را به حکومت کهگیلویه و بندرعباس گماشت^{۱۲۳} و به بیش از هفت سال حکومت احتشام‌الدوله (از ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۸) بر منطقه کهگیلویه پایان داد. مؤلف فارسنامه ناصری که به احتشام‌الدوله علاقه شخصی داشت از او به نیکی یاد می‌کند و از خدمات وی برای ایجاد نظم و امنیت و عمران و آبادی در منطقه سخن می‌گوید: در سال ۱۲۹۱ نواب اشرف والا احتشام‌الدوله، سلطان اویس میرزا قاجار، برای نشیمن تابستانه خود، خانه وسیعی از گچ و سنگ بساخت و از چوب چنارهای تنومند خداآفرین که در کناره رودخانه طسوج روئیده، آنها را پوشش فرمود و حمامی در کمال تنقیح و حوض بزرگ و باغچه‌های پر از گل و ریاحین در آن عمارت، احداث نمود و نامش را "دولت آباد" گذاشت. پس هر

۱۲۲. و غایب‌انفائی. ص ۱۳۲. ۱۲۳. فارسنامه ناصری. ج ۱، ص ۵-۸۶۲.

یک از همراهان نواب معزی‌الیه در گرد آن خانه عمارتی بساخت و صورت آبادی به هم رسانید و از اول ماه جوزا تا آخر ماه میزان در آن عمارتها منزل می‌نمودند و به این وسیله شوریدگیهای پشت‌کوه و الوار را آرام می‌فرمود.^{۱۲۲}

مؤلف فارسنامه همچنین از تعمیر شهر دهدشت به دستور احتشام‌الدوله سخن می‌گوید. شهر دهدشت را در دوران آشفتگی اواخر سلسله زندیه برخی از ایلات چهار بنیچه غارت و نجار آن به شهرهای دیگر مهاجرت کردند. در فارسنامه آمده است: در سال ۱۲۸۱ که ایالت کوه‌گیلویه به نواب اشرف والا احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا قاجاز قرار گرفت، در تمام قصبه دهدشت ساکن داری و نافع ناری نبود و از اهتمام نواب معزی‌الیه تا سال ۱۲۸۵ نزدیک به ۵۰۰ خانوار در ده دشت مسکن نموده، بنای تجارت را گذاشتند و چندین کاروان متاع هندوستان را به اصفهان رسانیدند. و در سال ۱۲۹۱ که باز عود به ایالت فرمود این قصبه را ویرانه دید. پس به اهتمام تمام تا سال ۱۲۹۸ باز صورت آبادی گرفت و بعد از آن خبری نیست.^{۱۲۵}

در این کتاب همچنین آمده است که احتشام‌الدوله تلاش کرد تا طوایف شیرعالی و شهرویی (لیراوی) را که به دلیل سنگینی مالیاتها مجبور به ترک منطقه و مهاجرت به خوزستان شده بودند، دوباره اطمینان دهد و به کهگیلویه بازگرداند.^{۱۲۴} اما خفیه‌نویس دولت انگلیس، از نحوه رفتار معتمدالدوله و احتشام‌الدوله در مورد گرفتن مالیات از مردم، روایت دیگری دارد. او در گزارش ۱۱ شوال تا ۱۲ ذی‌قعدة ۱۲۹۲ می‌نویسد:

دیگر آنکه از قرار مسموع جناب نصیرالدوله محرمانه به نواب والا معتمدالدوله نوشته بوده‌اند که نواب والا ظل‌السلطان [در این تاریخ حاکم اصفهان بود] به حضور حضرت شهریار شکایتی از نواب والا معتمدالدوله کرده بوده است، به این معنی که «نواب والا معتمدالدوله بسیار خرابی در

۱۲۵. همان، ص ۱۴۸۸.

۱۲۲. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۴۸۶.

۱۲۴. همان، ص ۱۴۹۱.

فارس نموده است، چهار صد هزار تومان خودشان و سیصد هزار تومان نواب احتشام الدوله علاوه بر مالیات از رعیت گرفته‌اند. "نواب والا معتمدالدوله از بابت این مطلب خیلی اوقات تلخ شدند. ولی از اینکه زیاده از حکام دیگر در ولایات علاوه بر مالیات عمل کرده‌اند شکمی نیست.^{۱۲۷}

اگر چه خصومت و رقابت شاهزادگان، باعث می‌شده تا بر ضد همدیگر برای شاه گزارش ارسال دارند، و ممکن است ظل‌السلطان هم برای مشوب کردن ذهن شاه نسبت به معتمدالدوله بر ضد او گزارش ارسال کرده باشد؛ اما شخص گزارشگر (خفیه‌نویس) نیز موضوع گرفتن وجه اضافی از مردم را تأیید می‌کند.

به هر حال در اواسط سال ۱۲۹۸، حاجی نصیرالملک به حکومت کهگیلویه منصوب شد. در این تاریخ، در ایل طیبی گرمسیر، حسنعلی خان همچنان در مسند کلانتری این ایل قرار داشت ولی در ایل طیبی سردسیر، پس از قتل فتح‌الله خان، مهرعلی خان فرزند شکرالله خان^{۱۲۸} به کلانتری رسیده بود. مهرعلی خان تا سال ۱۳۲۰ بر این سمت باقی بود و در مباحث آینده درباره او سخن خواهیم گفت. در ایل چرام، احتمالاً جان محمد خان و یا جانشین او هادی خان عهده‌دار کلانتری بود.^{۱۲۹} ایل دشمن زیای تا سال ۱۳۰۱ به کلانتری رستم خان اداره می‌شد، ولی از سال ۱۳۰۱ برادرش نصیرخان جانشین وی گردید.^{۱۳۰}

در ایل بویراحمد گرمسیر، پس از حسین خان، فرزندش عباسقلی خان به کلانتری رسید. محمود باور درباره نحوه به قدرت رسیدن عباسقلی خان و برخی از

۱۲۷. وفایع اتفاقیه، ص ۷۸. ۱۲۸. شکراله خان فرزند عبدالرحیم خان و نوه ابول خان بوده است.

۱۲۹. آقای نصیر هادی پور که از خاندان کلانتری ایل چرام است در مصاحبه با نویسنده کتاب سناستامه ایلات و عشایر استان کهگیلویه و بویر احمد، سلسله خوانین چرام را به گونه‌ای کاملاً متفاوت با روایت نورمحمد مجیدی در مورد سلسله خوانین این ایل ذکر کرده و روایت محمود باور یا این هر دو ناسازگار است. این تعارض، پژوهشگران را در امر تحقیق در مورد تحولات سیاسی ایل مذکور با دشواری جدی مواجه می‌سازد. نویسنده به ناچار بنابه قرآنی، روایت آقای هادی پور را اگر چه خالی از اشکال و ابهام نیست، ترجیح داده و در این نوشته از آن استفاده کرده است (برای اطلاع بیشتر رک: نورمحمد مجیدی، همان کتاب، ص ۳۷۱ تا ۳۷۳؛ یعقوب غفاری، همان کتاب، ص ۳۷ و ۳۸؛ باور همان کتاب، ص ۱۰۴). ۱۳۰. به تحولات ایل بهمنی در دوره ناصری قبلاً اشاره کردیم.

خصوصیات او چنین می نویسد:

حسین خان دارای دو پسر بوده یکی به نام خانباهاخان و دیگری عباسقلی خان. خان باهاخان فرزند ارشد و مردی لایق بوده. گویند در زمان حیات پدر، وقتی شب هنگام در فصل تابستان در حالی که مشغول نماز بوده از خارج او را هدف قرار داده می کشند و قاتل او شناخته نمی شود. حسین خان عباسقلی خان را قاتل برادر تشخیص می دهد ولی از مجازات و اقبای راز صرف نظر کرده و در نتیجه کشته شدن خان بابا، کلانتری بویراحمد پس از حسین خان به عباسقلی خان منتقل می شود. شکرالله خان فرزند خان باباخان پس از چندی فرصت یافته حمدالله خان فرزند ارشد عباسقلی خان را به قصاص خون پدر می کشد. عباسقلی خان نیز پسر برادر را بدست آورده به خونخواهی پسر می کشد. عباسقلی خان در حدود سال ۱۲۹۷ [که مجدداً خدااکرم خان به قدرت رسید] با خدااکرم خان بویراحمد سردسیری از در مخالفت برخاست. عبدالله خان قشقایی (برادر صولت الدوله) به اتفاق بویراحمدیهای سردسیری، ایلات و عشایر عباسقلی خان را به غارت بردند و قلعه آرو را در محاصره درآوردند و زمان محاصره طولانی شد. چون عاقبت از تسخیر قلعه آرو مأیوس شدند، از در مسالمت پیش آمده، به وسیله آقاکیخا دره شوری با عباسقلی خان اصلاح کردند و عباسقلی خان در این راه دختر شهباز خان کیخا را به زنی خود اختیار کرد. عباسقلی خان مردی نهایت ظالم و خونخوار و تمول و دارائیش از حد خارج بوده خیلی میل به اندوخته کردن پول طلا مخصوصاً لیره داشته، خزانه و اندوخته خود را در کوهسارها شخصاً پنهان می کرده و چون دفعتاً کشته می شود اغلب خزانه های او برای همیشه در دل خاک و کوهسار پنهان می ماند. در سببیت عباسقلی خان همین بس است که وقتی با جمعی در خارج قلعه نزدیک به قبرستانی نشسته یک نفر راهگذر عبور کرده و سلام نمی کند. فوراً حکم می دهد او را زنده در قبری که تازه کنده شده بود انداخته، گل رویش می ریزند. در مدت زندگانش با بویراحمدیهای سردسیری و باویها زد و خورد و کشمکش فراوان داشته عاقبت یکی از پسرهایش به نام سیف الله با کمک و راهنمایی دایی و صموی خود، عباسقلی خان و دو پسر دیگرش را به نام فرج الله و فتح الله غفلتاً کشته و

قلعه آرو را تصرف می‌کند. ۱۲۱

عباسقلی خان بر خلاف اسلاف خود یعنی حسین خان و علی پناه خان که سیاست مسالمت‌آمیزتری نسبت به بویراحمد سردسیر در پیش گرفته بودند، نسبت به بویراحمد سردسیر کینه و خصومت می‌ورزید. می‌گویند به فرزندان خود توصیه کرده بود که:

اگر از کمر کوهی در حال پرت شدن باشید و در زیر پایتان دریایی ژرف باشد و یک نفر از بویراحمد سرحد برای نجات شما دست دراز نماید، دست خود را به او ندهید. ۱۲۲

عباسقلی خان ظاهراً تا اواخر دوره سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، کلانتری بویراحمد گرمسیر را در اختیار داشته است.

در ایل بابویی، شهبازخان به دلیل کهولت، کلانتری را به فرزند خود شاهرخ خان محول کرد و خود کناره گرفت. اما کلانتری شاهرخ خان دیری نپایید و وی در سال ۱۲۹۸، در دوره حکومت نصیرالملک، به دست حسینقلی خان به قتل رسید. شرح ماجرا را از کتاب کوه گیلویه و ایلات آن نقل می‌کنیم:

شهبازخان فرزند دوم الله کرم خان پس از پدر به کلانتری ارتقاء یافت و عیال برادر خود محمدعلی [که همراه با پدر به قتل رسیده بود] را به زنی اختیار کرد. و از فرزندان برادر به نام حسینقلی، مهدیقلی و محمدعلی پرستاری نمود. محمدعلی پس از کشته شدن پدر تولد یافت از اینرو به نام پدر نامیده گشت. شهبازخان از زن برادر دو پسر پیدا کرد. یکی سلجلی و دیگری را کلبعلی نام نهاد. کلانتری شهبازخان چندان ادامه یافت تا آنکه زمام امور را به فرزند ارشد خود، شاهرخ خان واگذار کرد و خود گوشه انزوا اختیار نمود. شاهرخ جوانی با کفایت و رشید بود و امور کلانتری را به نحو احسن اداره می‌کرد. فرزندان محمدعلی خان که در تحت سرپرستی عموی خود به حد رشد رسیده، بزرگ شده بودند کاملاً در تحت نفوذ مادر خود بی بی خانمی

قرار گرفته و از آنجایی که زنان در ایلات دارای اهمیت هستند^{۱۳۳} و بلکه می‌توان گفت ریاست هر ایل و طایفه را من غیر مستقیم دارا می‌باشند، بی‌بی خانمی هم به نوبه خود شروع به پراکندن تخم نفاق و عداوت بین فرزندان خود و شاهرخ خان نمود. منظور بی‌بی خانمی از این اختلاف، انتقال کلانتری از شاهرخ خان به فرزندان خود بود. شاهرخ نظر به الفت و احترامی که پدرش نسبت به خانمی و فرزندان برادر می‌داشت، با آنها به طور مماشات و سیاست رفتار می‌کرد ولی این سیاست بازی و مهربانی در نهاد و منظور آنها تأثیری نداشته عده‌ای را محرمانه با خود یکی نموده و بر علیه عموی خود [شهبازخان] و شاهرخ قیام کردند.

مردم آشوب‌طلب و ماجراجوی نیز که دنیا را برای سیر کردن شکم خود می‌خواهند دو فرقه گشته، هر دسته‌ای طرفی را کمک می‌کردند و روی هم رفته ناحیه باشت و بابویی دو قسمت گشته آتش اختلاف و نایره جنگ و جدال برپا گشت. حکومت بهبهان و کوه گیلویه، که در آن زمان به نصیرالملک شیرازی محول بود، برای خوابانیدن اختلاف و جلوگیری از قتل و یغماگری، حیدرقلی خان منشی خود را برای اصلاح بین شاهرخ خان و حسینقلی روانه باشت نمود. نماینده فرماندار، پس از چند مجلس ملاقات، شهباز و شاهرخ را متقاعد نمود که قسمتی از بابویی را مستقلاً به فرزندان محمدعلی خان واگذار نمایند. برای این منظور و اصلاح، مجلسی ترتیب دادند و طرفین با چند نفر از بستگان حاضر شدند. در موقعی که شاهرخ مشغول و غافل بوده، بستگان حسینقلی او و چندتن از همراهانش را هدف قرار داده می‌کشند و خود شهبازخان را نیز گرفته زندانی کردند. نماینده فرماندار نیز در این گیر و دار به دست مهدیقلی کشته می‌شود و خانه و دارایی شهبازخان بدون مانع و رقیب به حسینقلی خان برمی‌گردد. شهبازخان در سن هشتاد و پنج سالگی فوت می‌کند، یعنی در مدت کوتاهی پس از کشته شدن فرزندش [شاهرخ]. حسینقلی خان در حدود بیست و پنج سال کلانتر باشت و باوی بوده و اغلب با پسران شهبازخان یعنی برادران مادری خود سلجلی و کلبعلی در زد و خورد

۱۳۳. اگر در تحولات سیاسی ایلات کهگیلویه به طور دقیق تأمل کنیم، بی‌بی می‌بریم که زنان در بسیاری از تحولات سیاسی مهم منطقه و ایلات آن، پنهان و آشکار، سرچشمه و عامل اصلی محسوب شد، و نقش مهمی داشته‌اند. در این نوشته امکان پرداختن به این موضوع نیست. اما جای خالی پژوهشی مستقل در مورد نقش زنان در سیاست و تحولات سیاسی کهگیلویه، احساس می‌شود.

بود و عاقبت سلبعلی خان همان معامله‌ای را که وی با پدر و برادرش کرده بود، نسبت به آنها نمود. یعنی از راه اصلاح و اطاعت درآمد و در اولین مجلس، حسینقلی و پرش سرتیپ را بکشت و قلعه و خانه پدری را به تصرف درآورد.^{۱۳۴}

بنابراین از ۱۲۹۸، حسینقلی خان پس از شاهرخ خان، کلاتری ایل بابویی را در دست داشت و ۲۵ سال یعنی تقریباً تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه قاجار بر این موقعیت باقی بود.

پس از کشته شدن شاهرخ خان و حیدرقلی خان نماینده نصیرالملک به دست مهدیقلی خان، نصیرالملک درصدد تنبیه خوانین جدید ایل بابویی (یعنی حسینقلی خان و مهدیقلی خان) برآمد و پس از چند ماه موفق شد که مهدیقلی خان را دستگیر و سر او را از تن جدا کند. در وقایع اتفاقیه در این باره آمده است:

دیگر آنکه از قراری که از بهبهان خبر رسیده است، مقرب‌الخاقان نصیرالملک مهدیقلی خان باشتی را، که در چند سال [ماه] قبل پسر فراشبانی معزی‌الیه را کشته بود و همیشه فراری بود، گرفته است و فوراً سر او را بریده است. سرار و جمعیت فرستاده است به قلعه‌ی داشت که اموال او را هم ضبط نمایند و برادر او را بگیرند. برادر مهدیقلی خان [حسینقلی خان] تاخیر کشته شدن برادر خود را شنیده، قلعه را خالی کرده و به ممسنی فرار کرده است. نصیرالملک هم سوار به ممسنی فرستاده است از شریف خان ممسنی خواسته است او را، و نیز از حکومت قارس حکم خواسته است که شریف خان، فراری را به دست بدهد.^{۱۳۵}

اما گزارش بعدی خفیه‌نویس در وقایع اتفاقیه نشان می‌دهد که رفتن حسینقلی خان بابویی نزد شریف خان ممسنی، بدان‌گونه که خفیه‌نویس در گزارش فوق نوشته است، نه به قصد فرار که احتمالاً برای تبادل فکر و جلب همکاری نظامی در مقابله با نصیرالملک بوده است. او در گزارش ماه بعد خود، مورخ ۲۸

۱۳۵. وقایع اتفاقیه. ص ۱۴۲. ۱۴۳.

۱۳۴. یاور، همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

ذیقعه تا ۲۷ ذیحجه ۱۲۹۷، می‌نویسد:

دیگر آنکه از قراری که مقرب‌الخاقان نصیرالملک حاکم بهبهان نوشته بود بعد از کشتن مهدیقلی خان باوی، برادر او و طایفه مشارالیه کمال اغتشاش را در بهبهان و اطراف آنجا گذارده است به حدی که یک فوج نهاوندی با سرهنگ آن مأمور شده که این دو سه روزه خواهند رفت.^{۱۳۶}

از این گزارش چنین برمی‌آید که بعد از اعدام مهدیقلی خان به دست نصیرالملک، شورش ایل بابویی به گونه‌ای گسترده بوده که حاکم کهگیلویه، از حکمران فارس قشون کمکی درخواست کرده است. از سرانجام برخورد ایل بابویی و کلانتر آن حسینقلی خان با نصیرالملک، اطلاعی در دست نیست، اما به هر صورت حسینقلی خان توانسته جان سالم به در برد و همان‌گونه که گفته شد تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه کلانتری ایل را به عهده داشته باشد.

نصیرالملک از رجب ۱۲۹۸ تا رجب ۱۳۰۳ حکومت کهگیلویه را در دست داشت. در دوره حکومت او، کهگیلویه ناآرام بود. شورش ایل بابویی و سرکوب آن در ۱۲۹۸ در سال اول حکومت او به وقوع پیوست. نبرد قدرت در درون ایل بویراحمد سردسیر میان خداکرم خان و فرزندانش همچنان ادامه داشت. در ذیقعه سال ۱۲۹۸، هنگامی که خداکرم خان بویراحمدی در بهبهان در باغی نشسته بود، یکی از فرزندانش به اتفاق چند نفر مسلح به او حمله می‌کنند، اما او جان سالم به در می‌برد و همچنان به نبرد قدرت با فرزندان خود ادامه می‌دهد.^{۱۳۷} در ذیقعه ۱۳۰۰، منطقه کهگیلویه ناآرام بود و به همین جهت هنگامی که نصیرالملک به منظور سرکوبی شورش عازم منطقه شد، قشونی مرکب از پانصد نفر سرباز و چندین سوار به همراه داشت و دو عماده توپ و تعداد بیشتری سرباز نیز درخواست کرد.^{۱۳۸} از ادامه ناآرامیها و نحوه سرکوب آنها اطلاع دقیق در دست نیست.

۱۳۶. همان، ص ۱۴۳.

۱۳۷. وقایع انزلی، ص ۱۴۲ (البته در وقایع انزلی آمده است که خداکرم خان در اثر این حمله به قتل رسید در حالی که وی حدود ۱۰ سال پس از این تاریخ به قتل رسید).

۱۳۸. همان، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

در سال ۱۳۰۳، میرزا ابوالفتح خان ثانی مشهور به میرزاخانی مستوفی، نایب‌الحکومه نواحی بهبهان و کهگیلویه و ممسنی شد. مؤلف فارسنامه ناصری در باره او می‌نویسد:

در سال ۳۰۳ [۱] نایب‌الحکومه نواحی بهبهان و کوه‌گیلویه و ممسنی گردیده، مردمانی را از حسن سلوک خود راضی داشته است.^{۱۳۹}

به‌طور دقیق معلوم نیست که در چه ماهی از سال ۱۳۰۳ میرزا ابوالفتح خان به نیابت حکومت کهگیلویه منصوب شد. عبارت آخر فارسنامه، مبنی بر حسن سلوک وی و جلب رضایت مردم، نیز تفسیرپذیر است و به درستی روشن نمی‌کند که آیا این انتصاب در اواخر دوران حکومت نصیرالملک و به منظور تعدیل نحوه برخورد نصیرالملک با مردم به ویژه در امور مالیاتی و در نتیجه جلوگیری از شورشهای بیشتر ایلات بوده و یا اینکه بعد از دوره حکومت نصیرالملک و برای کمک به حکام بعد از او (میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک) صورت گرفته است. البته نباید از نظر دور داشت که نصیرالملک هم همانند سایر حکام ملی و منطقه‌ای قاجار، منطقه تحت حکومت خود را وسیله‌ای برای تأمین ثروت شخصی خود می‌دانسته و در دوره حکومتش از اخذ باجهای گزاف تحت نام مالیات، دریغ نداشته است. یکی از این موارد که در تاریخ ثبت شده، تصرف منطقه چرام است:

در سال ۱۲۶۰ شمسی [۱۲۹۹ قمری، یعنی چند ماه پس از انتصاب نصیرالملک به حکومت کهگیلویه] ملک چرام را که خالصه دولت بوده، آن را به عنوان «سیورخال» یعنی نان خانه در مقابل ۲۰۰۰ پنج‌هزاری [پنج ریالی] طلا به نصیرالملک شیرازی واگذار کردند.^{۱۴۰}

اینکه چرا و از چه وقت ملک چرام خالصه دولت محسوب شده که دولت بتواند آن را به نصیرالملک واگذار کند، برای ما روشن نیست. «خالصه» یعنی ملک متعلق

۱۳۹. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۰۷۴.

۱۴۰. منوچهر هزارخانی، «طوایف کهگیلویه»، فرهنگ ایران زمین، ج ۹، ص ۲۹۹.

به دولت؛ در حالی که منطقه چرام که یکی از مستعدترین مناطق کشور ایران بوده، از آغاز تاریخ ایران زمین، و به ویژه از قرن هفتم هجری که ایل جاکی در منطقه کهگیلویه مستقر گردید، همواره مسکونی و متعلق به ساکنان آن بوده است.

در رجب ۱۳۰۳ نصیرالملک، پس از ۵ سال حکومت بر منطقه کهگیلویه، به شیراز احضار و میرزا حسین خان مؤتمن الملک به حکومت کهگیلویه منصوب شد. مؤتمن الملک یک سال یعنی تا رجب ۱۳۰۴ حاکم کهگیلویه بود. از حوادث منطقه کهگیلویه در دوره حکومت او، مطلب خاصی ثبت نشده است. در رجب ۱۳۰۴ حکومت کهگیلویه دوباره به حاجی نصیرالملک سپرده شد. از برخوردهای میان نصیرالملک و ایلات کهگیلویه در این دور جدید حکومتش، اطلاعی در دست نیست، فقط می دانیم که او در این دوره با میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان، پیشکار و مربی جلال الدوله (حکمران فارس) درگیر شد و در شعبان ۱۳۰۴ یعنی پس از یک ماه حکومت، به ظل السلطان در اصفهان تلگراف زد و استعفای خود را از حکومت کهگیلویه و سایر قلمرو حکومتیش، اعلام کرد؛ اما به هر صورت دوباره سازش برقرار شد و نصیرالملک دوباره حکومت کهگیلویه و بوشهر و دشتی و دشتستان را پذیرفت.^{۱۴۱} پس از حدود دو ماه، در ذی قعدة همان سال، میانه نصیرالملک و مؤتمن الملک به هم خورد. شاید صاحب دیوان و مؤتمن الملک متفقاً بر ضد نصیرالملک اقدام می کرده اند و عامل اختلاف آنها منافع اقتصادی و سیاسی شان بوده است. گزارش ۲۲ شوال تا ۲۲ ذی قعدة خفیه نویسن دولت انگلیس در این مورد به خوبی گویاست:

دیگر آنکه حاجی نصیرالملک به حضرت والا ظل السلطان شکایت زیاد از مؤتمن الملک نموده که در ابواب جمعی من اخلال می نماید. حضرت والا در تلگرافخانه حضوراً مؤاخذه زیاد از مؤتمن الملک کرده که چرا در ابواب جمعی حاجی نصیرالملک مداخله می نمایی؟ مؤتمن الملک جواب داده که اخلال نمودن از من نیست، حضرات دشتستانی او را نمی خواهند. حال که می گوید اخلال نمودن از جانب من است، ابواب جمعی او را ده هزار تومان

علاوه بر آنچه تمسک سپرده قبول دارم و دو هزار تومان هم پیشکش حضرت والا می‌دهم. حضرت والا تلگراف به حاجی نصیرالملک نموده چنانچه ابواب جمعی خود را ده هزار تومان علاوه از آنچه تمسک داده‌ای قبول داری و دو هزار تومان هم پیشکش، بسیار خوب؛ و الا مراجعت به شیراز نما. هنوز در سؤال و جواب هستند.^{۱۴۲}

مفاد گزارش فوق، به مزایده گذاشتن مناصب حکومتی، نحوه انتصاب حکام، زد و بند و بده‌بستانها و مسابقه حکام دولتی در چپاول مردم را به خوبی نشان می‌دهد. به هر حال پس از سؤال و جوابهای اشاره شده در گزارش فوق، ظاهراً توافقی میان نصیرالملک و ظل‌السلطان حاصل نگردد و بدین ترتیب نصیرالملک رهپار شیراز شد و منطقه کهگیلویه و سایر مناطق تحت حکومت او همچنان بدون حاکم ماند. علت این وضعیت را از گزارش ۲۲ شوال تا ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۴ خفیه‌نویس بهتر می‌توان فهمید:

دیگر آنکه حکومت بهبهان [کهگیلویه] و ممسنی تاکنون کسی پیدا نشده؛ چون که جمع او را زیاد کرده‌اند، هیچ کس قبول نمی‌کند.^{۱۴۳}

سرانجام در همین تاریخ حکومت کهگیلویه به قاسم خان بیضایی داده شد. خفیه‌نویس در گزارش فوق همچنین می‌نویسد:

دیگر آنکه حکومت بهبهان [کهگیلویه] را به قاسم خان بیضایی داده و تمسک [استند] مالیاتی سپرد و خلعت پوشید.^{۱۴۴}

طبیعی است که چون قاسم خان حاضر شده بود نظر اولیای امور را در زمینه پرداخت مالیات، بیش از دیگران تأمین کند ابلاغ حکومت به نام او صادر شد. حدود ۶ ماه پس از انتصاب قاسم خان بیضایی به حکومت کهگیلویه، یعنی در جمادی‌الثانی ۱۳۰۵، مملکت فارس از قلمرو حکومت ظل‌السلطان جدا و به

سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله سپرده شد. ظل‌السلطان پس از دریافت این دستور ناصرالدین شاه، به صاحب‌دیوان تلگراف کرد که به اتفاق جلال‌الدوله شیراز را به قصد اصفهان ترک کند.^{۱۲۵} بدین‌گونه حکومت تقریباً ۷ ساله ظل‌السلطان و جلال‌الدوله بر مملکت فارس و به تبع آن کهگیلویه به پایان آمد.

ظل‌السلطان مسعود میرزا که در قلدری و خشونت، فردی شناخته شده است در این دوره از حکومت خود به شجاعت مردم کهگیلویه پی برده و بدان اعتراف کرده است. او درباره این مردم می‌نویسد:

اغلب آزاد و خودسر بودند. گاهگاهی هم که اتابکان فارس و حکام اصفهان و سلاطین اصفهان قدرتی کامل داشتند، مختصر اطاعتی می‌کردند. ولی در هیچ تاریخی ندیدم که کاملاً مطیع باشند. حتی به شاه عباس بزرگ و مرحوم آقامحمد خان قاجار که چنان پادشاه قهاری کمتر تاریخ نشان می‌دهد، اگر چهار روزی مطیع بودند باز سر از ریقه اطاعت درآوردند. هرگز کاملاً رعیت نشده، اطاعت نکردند، به واسطه رشادت فطری و سختی مکان.^{۱۲۶}

این مطالب که در واقع حاصل تجربه چند سال حکومت ظل‌السلطان بر مردم کهگیلویه است و از نظر جامعه‌شناسی سیاسی نکات مهمی را در بردارد، به وضوح شجاعت و مقاومت مردم کهگیلویه را در برابر استبداد حکام و مقاومت این مردم را در برابر اجحافات و زورگوییهای آنها نشان می‌دهد.

احتشام‌الدوله پس از اینکه در جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ به حکمرانی فارس منصوب شد، ابتدا ابلاغ حکومت کهگیلویه را برای حاجی محمدابراهیم خان صادر کرد؛ اما در همان روزها حاج محمدابراهیم خان به دلیل اینکه در تنبیه یکی از افراد زیر دست خود در شیراز، خشونت بیش از اندازه به خرج داده بود، به دست وی که رضاقلی میرزا نام داشت با چاقو به قتل رسید.^{۱۲۷} پس از آن، در ماه شوال ۱۳۰۵، حکومت کهگیلویه به میرزا احمد خان نائینی سپرده و او روانه بهبهان شد.^{۱۲۸}

۱۲۵. همان، ص ۳۰۶.

۱۲۶. مسعود میرزا ظل‌السلطان، تاریخ مسعودی، چاپ سنگی، تهران، یساولی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۰.

۱۲۷. وقایع اتفاقیه، ص ۳۱۴. ۱۲۸. همان، ص ۱۶-۳۱۵.

میرزا احمد خان نائینی در دوره حکومت خود با مقاومت مردم منطقه در زمینه پرداخت مالیات رویه رو بود. خفیه نویس در گزارش ۲۸ رمضان تا ۲۵ شوال ۱۳۰۶ می نویسد:

دیگر آنکه از قراری که از بهبهان خبر رسیده طایفه ای از اهل بهبهان [کهگیلویه] مالیات نمی دادند، میرزا احمد خان حاکم آنجا بیست نفر سرباز با یک نفر نایب می فرستد که مالیات آنجا را بگیرند. آنها هم سربازها را برهنه می کنند و کتک زیادی زده حتی تفنگهای آنها را گرفته، لخت و برهنه می آیند. هر چه چریک خواسته بودند بفرستند که آنها را تنبیه نمایند ممکن نشده تا عاقبت الامر کدخدایان می افتند که تفنگهای سربازها را گرفته پس بدهند و قرار مالیاتی خود را نیز بدهند.^{۱۴۹}

علاوه بر این، در همین تاریخ، جنگ قدرت میان خداکرم خان و فرزندانش همچنان ادامه داشته است. گزارش فوق این چنین ادامه می یابد.

دیگر آنکه خداکرم خان بایر حمت [بویراحمد] از شیراز حکمی صادر کرد و رفت در طایفه بایر حمت [بویراحمد] که خودش کدخدا باشد، پسرش که با پدر مدعی بود با او نزاع می کند. از طرفین چند نفری کشته می شوند، پسرزاده خداکرم خان هم کشته می شود. آن پسر که مدعی بود، طایفه بایر حمت [بویراحمد] را برداشته می رود در بختیاری می نشیند.^{۱۵۰}

همان گونه که قبلاً گفتیم، معتمدالدوله حکمران سابق فارس و پسرش احتشامالدوله حاکم سابق کهگیلویه از خداکرم خان در برابر فرزندانش حمایت می کردند. و در زمانی که احتشامالدوله مذکور در مقام حکمران فارس در شیراز حضور داشت، مفاد گزارش فوق نیز حکایت از تداوم حمایت حکام دولتی از خداکرم خان می کند. احتمالاً خداکرم خان به شیراز رفته و از احتشامالدوله برای سرکوبی فرزندانش خود، کمک و دستورهایی لازم را گرفته و در بازگشت، جنگ با آنها را از سر گرفته است.

در شعبان ۱۳۰۷ حکومت کهگیلویه به نوذر میرزا سپرده شد. حدود چهار ماه از

حکومت او نگذشته بود که موج اعتراض و شکایت مردم بر ضد او بلند شد. گزارش ماه ذیحجه ۱۳۰۷ خفیه نویس، شکایت مردم و نحوه رسیدگی حکام به آن را بازگو می کند:

دیگر آنکه قریب پنجاه نفر از اهل بهبهان^{۱۵۱} آمده اند به شیراز دور مسجد نور بست نشسته اند و شکایت از نواب نودر میرزا حاکم خود دارند که اجحاف و زیادتی به ماها کرده است. چون ایام عیش نواب احتشام الملک^{۱۵۲} است هنوز به عرض آنها رسیدگی نشده است.^{۱۵۳}

در دوره حکومت نودر میرزا بود که سرانجام خداکرم خان بویراحمدی در محرم ۱۳۰۸ (شهریور ۱۲۶۹ شمسی) به دست ولی خان و هادی خان، فرزندان خود، به قتل رسید و به زندگی پرماجرا و پرفراز و فرود او پایان داده شد. در وقایع اتفاقیه در این باره آمده است:

دیگر آنکه از قواری که اخبار رسیده خداکرم خان بایرحمت [بویراحمد] با طایفه خود از گرمسیر به سرحد می رفتند در بین راه [مابین باغ ملک و چیتاب] ولی خان پسر خداکرم خان با درست نفر سوار بختیاری غفلتاً به خداکرم خان قریب چهل تیر گلوله خالی می کنند و (پسر) پدر خود را مقتول می سازد و با شمشیر هم به گردن برادر خود [محمود که مادرش از طایفه سادات بود] می زند او را هم مقتول می سازد. چند نفری هم از طرفین زخم دار می شوند ولی هنوز حکومت حکمی در این باب نفرموده اند.^{۱۵۴}

اگرچه خوانین بختیاری در مبارزه خداکرم خان و فرزندانش، از فرزندان او

۱۵۱. خوانندگان محترم توجه کنند که در تاریخ مورد بحث، بهبهان مرکز و حاکم نشین کهگیلویه محسوب می شده و بنابراین، در نوشته ها و گزارشهای خفیه نویس، باید بهبهان را مترادف با کهگیلویه دانست و شخص خفیه نویس هم همین منظور را داشته است.

۱۵۲. سال قبل یعنی سال ۱۳۰۶، ناصرالدین شاه، احتشام الدوله را ملقب به معتمدالدوله کرد و لقب احتشام الدوله را به برادر او، که تا آن تاریخ احتشام الملک خطاب می شد، اعطا و لقب احتشام الملکی را به پسر معتمد الدوله جدید (احتشام الدوله فیلی) واگذار کرد؛ بنابراین احتشام الملک پسر حکمران فارس بود.

۱۵۳. همان، ص ۲۶۴.

۱۵۴. وقایع اتفاقیه. ص ۳۵۵ و ۳۶۲ و ۳۶۴.

حمایت می‌کردند، اما معلوم نیست که با ارسال قشون به آنها کمک نظامی کرده باشند. بنابراین آن بخش از گزارش فوق که به همراهی سواران بختیاری اشاره می‌کند، جای بحث و تأمل دارد. به هر حال پس از قتل خداکرم خان، ولی خان کلانتری بلامنازع بویراحمد سردسیر را در دست گرفت.^{۱۵۵}

چون آخرین مرحله انقراض کلانتری ایل نویی، که در همین سالها به وقوع پیوست، با تحولات ایل بویراحمد و حوادث زندگی خداکرم خان مرتبط بود، قبل از اینکه به تحولات سالهای پایانی دوره ناصری بپردازیم به انقراض کلانتری ایل نویی اشاره می‌کنیم.

محمدحسین خان کلانتر بهمنی گرمسیر در ۱۳۰۴ قمری درگذشت. بی بی هما خواهر^{۱۵۶} خداکرم خان بویراحمدی همسر او بود. آقاخان کلانتر ایل نویی که ظاهراً فردی ضعیف‌النفس بود، به بی بی هما علاقمند شد و به خواستگاری او اقدام کرد. آقاخان شاید فکر می‌کرد که خویشاوندی با کلانتر مقتدر و سیاسی چون خداکرم خان به تحکیم و بقای قدرت وی کمک خواهد کرد، اما بی بی هما در ابتدا آقاخان را نپسندید و سخنی بدین مضمون گفت که شایسته نیست بعد از شخصیتی چون محمدحسین خان با فردی همانند آقاخان ازدواج کنم. اما خداکرم خان با توجه به اهداف سیاسی و نقشه‌هایی که داشت، فواید این پیوند را به بی بی هما تفهیم و در نتیجه موافقت بی بی هما را با این ازدواج جلب کرد. ملا نظر نویی دبیر آقاخان و کارگردان این پیوند بود. خداکرم خان موفق شد که نصف قلعه پلی (ضرغام‌آباد) مقر کلانتری ایل نویی را مهریه بی بی هما قرار دهد و بی بی هما سرانجام مهریه خود را به خداکرم خان بخشید و خداکرم خان عملاً مالک نیمی از

۱۵۵. ظاهراً پس از قتل خداکرم خان، ابتدا عبدالله خان برادر بزرگ ولی خان به کلانتری برگزیده شد، اما پس از مدت کوتاهی عبدالله خان به دست برادر خود هادی خان مقتول شد و ولی خان به کلانتری ایل رسید (رک: کیاوند، همان، ص ۸۱).

۱۵۶. نسبت بی بی هما با خداکرم خان را به صورت گوناگونی روایت کرده‌اند: محمود باور او را خواهر خداکرم خان، یعقوب غفاری او را دختر خداکرم خان و نورمحمد مجیدی او را دختر عبدالله خان (برادر خداکرم خان) معرفی می‌کنند؛ اما هر کدام از این روایتها که صحیح باشد، در اصل و ماهیت موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند (رک: باور، ص ۱۰۸؛ غفاری، ص ۱۸۰؛ مجیدی، ص ۳۸۸).